

نبرد خلق

گرامی باد خاطره شهدای
۸ تیر ۱۳۵۵ زفیق فدایی
حمید اشرف و یارانش

کارگران همه کشورها
متحد شوید

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

NABARD - E - KHALGH No 158 .23 July 1998

شماره ۱۵۸ دوره چهارم سال چهاردهم - اول مرداد ۱۳۷۷

\$ 1 , 2 DM , 7 Fr

آمریکا و کانادا ۱ دلار، آلمان ۲ مارک، فرانسه ۲ فرانک

یادداشت سیاسی ماه

طی ماه گذشته، بحران در دستگاه حکومت، ابعاد جدیدی یافت. استیضاح و سپس کناره گیری وزیر کشور، محاکمه شهردار تهران، صدور حکم تعطیل روزنامه جامعه و گزارش، اقداماتی بود که جناح غالب علیه خاتمی انجام داد. در حقیقت پس از عقب نشینی ولی فقیه در هنگام دستگیری اول کرباسچی و اقداماتی که وزیر کشور در حمایت از شهردار تهران انجام داد، جناح طرفدار «حکومت عدل اسلامی» در صدد برآمد تا «عدل اسلامی» خود را به خاتمی نشان دهد و بنابراین با حربه «قانون» که خاتمی شعار آن را داده بود وارد عمل شد. اما این عمل به «قانون» که در حقیقت تعرض ولی فقیه به دستگاه خاتمی برای «مهار کردن» اقدامات اوست، به شکلی انجام گرفته که بیش از آن که خامنه ای را تقویت کند، کل نظام را تضعیف می نماید. بلافاصله پس از تایید استیضاح وزیر کشور از جانب اکثریت مجلس ارتجاع (البته با رای مخدوش که خود یکی از شاهکارهای مجلس آخوندی است)، خاتمی او را به معاونت خود برگمارد و بدین ترتیب زهر استیضاح را به میزان زیادی گرفت. محاکمه شهردار تهران، آن هم در شرایطی که اکثریت مردم ایران زیر فشار هزینه های زندگی قرار گرفته و هر روز فقیرتر از روز قبل می شوند، افشاء دزدیهای نجومی و ریخت و پاشهای درون دستگاه حکومتی، یک بار دیگر سیمای واقعی حکومت «عدل اسلامی» و دولت طرفدار «مستضعفین» را برای مردم روشن نمود. در همین زمان احمد رضایی فرزند فرمانده سابق سپاه پاسداران به آمریکا پناهنده می شود و با افشاگریهای خود (البته به طور ناقص و تحت کنترل) شرایطی که مردم و رژیم در آن قرار گرفته اند را روشن تر می نماید. البته اهمیت پناهنده شدن احمد رضایی در افشاگریهای او نیست. حقایقی که احمد رضایی به آن اشاره می کند، سالهاست که از طرف نیروهای انقلابی مطرح شده است. اهمیت پناهنده شدن او در نشان دادن گسترش بی سابقه تنفر و انزجار از رژیم آخوندی است که دامنه آن به فرزندان سرکردگان رژیم نیز کشیده شده است. تصویری که از گفته های احمد رضایی در رابطه با افرادی مثل خودش به دست می آید، تصویری بسیار هولناک برای نظام ولایت فقیه است. نه فقط اکثریت مردم ایران و به ویژه جوانان و زنان از این رژیم متنفر و منزجر هستند. بلکه فرزندان بسیاری از سرکردگان رژیم، هر یک به نوعی مثل خوره و یا موزیانه، رژیم را از درون پوک می کنند.

رژیم ملایان ۱۵ تن را در ملاء عام به دارمی آویزد

رژیم ضد بشری ملایان برای ایجاد جو رعب و وحشت در میان مردم، ۱۵ تن را در سرخس در استان خراسان در ملاء عام تحت عنوان قاچاقچی مواد مخدر به دار آویخت. استبداد مذهبی حاکم در گذشته شمار زیادی از زندانیان سیاسی و مخالفان خود را به اتهام قاچاق مواد مخدر اعدام کرده است. به این ترتیب در دوران ریاست جمهوری خاتمی حداقل ۲۴۰ تن در ملاء عام اعدام شده اند. رژیم خمینی به دستگیریهای گسترده ای در سراسر کشور مبادرت کرده است. شورای ملی مقاومت ایران توجه سازمانهای بین المللی مدافع حقوق بشر را به وضعیت وخیم حقوق بشر در ایران و افزایش اعدامها جلب می نماید. دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران ۲۴ تیرماه ۱۳۷۷ (۱۵ ژوئیه ۱۹۹۸)

اطلاعیه سخنگوی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

نشریه مافیایی نیمروز که جایگاه اطلاعیه های وزارت اطلاعات رژیم آخوندی و سرویسهای اطلاعاتی استعماری است، در شماره امروز خود با یک استدلال مسخره مدعی شده است که اینجانب در صدد جدایی از شورای ملی مقاومت ایران می باشم. ضمن تکذیب قاطعانه این خبر وزارت اطلاعات رژیم آخوندی، برای اطلاع عموم اعلام می کنم که سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که اینجانب نماینده آن در شورای ملی مقاومت می باشم همچنان عضو شورای ملی مقاومت ایران به مثابه تنها آلترناتیو دموکراتیک این رژیم است و با تاکید بر التزام نسبت به برنامه و طرحها و مصوبات شورا به ویژه همه بندهای قطعنامه مهرماه ۱۳۷۶ شورا تصریح می نمایم راه رهایی مردم ایران سرنگونی این رژیم و تمام دسته بندیها و باندهای درونی آن از طریق مبارزه مسلحانه انقلابی است.

مهدی سابع
۱۹ تیرماه ۱۳۷۷

در سوگ سهراب شهید ثالث

صفحه ۳

صادق چوبک، قصه نویس برجسته درگذشت

صفحه ۳

به مناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست کمونیست

مانیفست کمونیست و شرایط امروز

«هم اکنون، بخش بزرگی از جامعه علمی دنیا به عمق فاجعه زیست بومی ای که مبارزه ما را تهدید می کند آگاه است، اما آن چه که هنوز به واقع و در سطحی وسیع ناشناخته مانده این است که عامل اصلی وقوع این فاجعه همانا خود سرمایه داری است.»

در صفحه ۵

بقیه در صفحه ۲

دیدگاهها

- از کرامات شیخ ما
- با این فرهنگ و با این اندیشه نه
- چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم
- آقای سرکوهی لطفا موضع بگیرید

از صفحه ۱۰ تا ۱۲

پناهجویان

- اعتراض پناهجویان هایم زیرندورف در استان بایر آلمان
- جنگ انتخاباتی و مصالحه بر سر پناهندگان
- پناهندگی در آلمان

در صفحه ۱۳

تظاهرات ۵۰۰۰ تن از مردم شهرک

مسعودیه تهران

در صفحه ۱۶

یادداشت سیاسی ماه

بقیه از صفحه ۱

این پوسیدگی از درون و نیز بحران همه جانبه که رژیم با آن درگیر است از یک طرف و از طرف دیگر گسترش مبارزه و مقاومت مردمی در کارخانه ها، محله ها و دانشگاهها و... جامعه را به نقطه تعیین تکلیف بین رژیم و مردم نزدیک می نماید.

تمامی حرکات مردمی طی ماه گذشته نشان داد که تلاش خاتمی برای کنترل مبارزه مردم و کانالیزه کردن آن در جهت اهداف خویش و در چارچوب نظام ولایت فقیه، تلاشی بی حاصل بوده است. مضمون مبارزه مردم ایران، مبارزه برای سرنگونی نظام ولایت فقیه و تحقق آزادی و عدالت اجتماعی است که در ماه گذشته مردم به اشکال مختلف اقتصادی، سیاسی و نظامی بدان دست زدند.

.....

شرکت گسترده هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران و پشتیبانان مقاومت انقلابی در مسابقه فوتبال بین تیم ملی ایران و آمریکا، بازتاب گسترده ای یافت. وقتی تیم ملی فوتبال ایران به جام جهانی راه یافت و به خصوص زمانی که در قرعه کشی برای دسته بندی تیمها، جزء گروهی قرار گرفت که تیم فوتبال آمریکا نیز در آن قرار داشت، رسانه های جمعی یک پارچه بر این امر تاکید کردند که این بازی برای رژیم ایران و دولت آمریکا فرصتی ایجاد می کند که به دیالوگ در حال جریان ابعاد جدیدی ببخشند. بنابراین از ابتدا روشن بود که هم زمان با این بازی رژیم و محافل استعماری در صد پیشبرد یک بازی سیاسی نیز می باشند. رژیم آخوندی، دولت آمریکا، فدراسیون جهانی فوتبال (فیفا) و دولت فرانسه به اشکال مختلف تلاش کردند تا در این بازی سیاسی ایرانیان طرفدار تیم ملی فوتبال که برای تشویق تیم ایران به استادیوم می روند، نقش خنثی (که طبعاً به سود این بازی سیاسی تمام خواهد شد) داشته باشند. در چنین حالتی طبعاً با یک مقایسه سطحی با دیپلماسی اپینگ پنگ، نیکسون در رابطه با چین، چنین تبلیغ می شد که این دیپلماسی زیر پرده و در حال جریان با آخوندها مورد تایید ایرانیان می باشد.

تلاش خستگی ناپذیر هواداران سازمان مجاهدین خلق و پشتیبانان مقاومت مردمی، مهر بطلانی بر این فرضیه که گویا در مقابل حرکتی ارتجاعی و استعماری علیه مردم ایران هیچ مقاومتی صورت نمی گیرد، کوبید. علیرغم تمام اقدامات کنترل کننده دولت فرانسه و فیفا، اکثریت قاطع ایرانیان که برای تشویق بازیکنان اجتماع کرده بودند، ضمن تشویق بازیکنان، به افشاء رژیم و طرفداری از مقاومت ایران پرداختند. این حرکت ایرانیان و هیجانی که ایجاد نمودند، ضمن این که به گفته بعضی مفسرین ورزشی، نقش بسیار زیادی در تحرک بازیکنان و در نتیجه برنده شدن آنان داشت (برتری کامل فضای تشویق به نفع تیم فوتبال ایران)، هم اهداف رژیم و محافل استعماری را خنثی نمود و هم قدرت بسیج و سازماندهی و نیز نفوذ جنبش انقلابی را نشان داد.

و این در حالی بود که رژیم نتوانست کوچکترین حرکتی به سود خود در این مجمع بزرگ از ایرانیان انجام دهد و هیچ واکنش نیز علیه اقدامات ایرانیان طرفدار جنبش انقلابی نه از جانب بازیکنان و نه از جانب ایرانیان دیگر صورت نگرفت. جرادکاسل گزارشگر تلویزیون سی ان ان روز بعد طی گزارشی اعلام

کرد که: «درست پشت سر من یک مرد ایرانی نشسته بود و وسط پرچم ایران را که علامت رژیم ایران است، از میان آن بریده و درآورده بود. من از او پرسیدم که می خواهد کدام طرف برنده شود، گفت بدون شک ایران. من نمی خواهم که هیچ بهای و اعتباری به رژیم ایران بدهم. ما می خواهیم که ایران برنده شود و این اتحادی بود که فرای اختلافات با رژیم ایران در بین جمعیت به چشم می خورد. شب فراموش نشدنی در لیون بود. اگر بازیهای بعدی هم به این روانی و شگافی باشند، هیجان بسیاری در چشم انداز است. اگر مانور سیاسی نیز در برابر ما هم به این روشنی باشد، باید بین ایران و آمریکا انتظار به وجود آمدن فضای جدید سیاسی را داشت.

در ابتدا دو تیم با هم عکس گرفتند و بعد از آن با هم دست دادند و ایرانیان به بازیکنان آمریکایی گل دادند. فضایی که وجود داشت بسیار دوستانه و عالی بود. نه تنها بازی عالی بود، بلکه روحیه عالی هم بود. صدها گزارش همچون گزارش بالا در باره شرکت ایرانیان مخالف رژیم در رسانه های جمعی جهان پخش شد. حتی رسانه های وابسته به رژیم نتوانستند این شرکت را نادیده بگیرند و به نوعی (با مخدوش کردن نحوه حرکت ایرانیان) خبر این شرکت گسترده را منتشر کردند. بدین ترتیب اکثریت ایرانیان طرفدار تیم ملی، نشان دادند که رژیم نمی تواند از شرکت این تیم در بازیهای جهانی سوء استفاده کند و آن همدردی که اقدام جدی برای گسترش ورزش در کشور انجام نمی دهد. باید به این ایرانیان مبارز به ویژه دختران و پسران جوانی که به اشکال مختلف در افشاء رژیم و معرفی مقاومت کوشیدند، درود فرستاد.

ثروتمندان جهان

تلویزیون رژیم در برنامه ۲/تیر ۷۷: رئیس شرکت میکروسافت با سرمایه ۵۱ میلیارد دلار برای چهارمین بار در صدر فهرست میلیاردرهای جهان قرار گرفت. به نوشته نشریه فوربز، بعد از بیل گیتس، مجموعه سام والتون پایه گذار فروشگاه زنجیره ای وال مارت قرار دارد که با سرمایه ای بالغ بر ۴۸ میلیارد دلار در این فهرست جای می گیرد. وارن بافت سرمایه گذار صراف با ۳۳ میلیارد دلار درآمد، در ردیف سوم ثروتمندان جهان قرار دارد. رابرت مرداخ رئیس و مدیر عامل نیوز کورپوریشن که در برگزیده چندین مؤسسه انتشاراتی و رسانه ای است با ۵ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار سرمایه از چهره های شناخته شده فهرست ثروتمندان مجله فوربز است. همچنین سوهارتو، رئیس جمهور سابق اندونزی که در پی ناآرامیهای اخیر این کشور از قدرت کناره گیری کرد، با خرید سهام در ۳۲۰۰ شرکت در مدت ۳۲ سال زمامداری در این کشور، دارای ۴ میلیارد دلار سرمایه است. در میان حاکمان کشورها در این فهرست، سلطان بروتنی با ۳۶ میلیارد دلار، ملک فهد با ۲۵ میلیارد دلار، صدام حسین با ۵ میلیارد دلار و ملکه انگلیس با ۴۲۰ میلیون دلار در رتبه های نخست قرار دارند.

نتانیاهو و فروش گاز سمی به رژیم ایران

خبرگزاری رویتر ۲۲/ مرداد/ ۷۷: یک عضو حزب کارگر اسرائیل، بنیامین نتانیاهو را متهم به مداخله غیر مجاز در دادگاه یک اسرائیلی متهم به ارسال گاز سمی به ایران کرد. دفتر نتانیاهو این اتهام را رد کرد. نسیم زویلی، نماینده مجلس اسرائیل نتانیاهو را متهم کرد با قاضی دادگاهی که ناهوم منیر، یک تاجر اسرائیلی را محاکمه می کند، ملاقات کرده است. این خبر انعکاس

وسیمی در رسانه های اسرائیلی یافت و تعدادی از نمایندگان چپ و راست مجلس خواهان تحقیق فوری در این باره شدند. زویلی به خبرنگاران گفت: «برای مسئول قوه اجرایی تلاش برای نفوذ روی رای قضات، غیر قانونی می باشد. من مطمئن هستم که نخست وزیری که این چنین رفتار می کند، نمی تواند بیش از این نخست وزیر باشد. ماه گذشته منبر توسط یک هیأت متشکل از سه قاضی به خاطر کمک به یک کشور متخاصم و ارسال مواد برای تولید گازهای عصبی و گاز خردل و تجهیزات برای ساختن کارخانه مهمات سازی جهت کلاهکهای شیمیایی بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ به ایران، مجرم شناخته شد.

بیان جام جهانی فوتبال

رادیو فرانسه ۲۲/ مرداد/ ۷۷: در جدول بهترین گل زنان جام جهانی، داوور سوکر، اهل کروآسی با شش گل بهترین گل زن جام جهانی شناخته شد.

ادگار داوید، پر خطترین بازیکن با ۲۴ خطا در شش بازی و علی دایی از ایران با ۲۰ خطا در سه بازی، نلسون ویوا با ۱۸ خطا در ۴ بازی جزو بازیکنان خطاکار این جام جهانی بودند.

تیم ایران در جدول رده بندی فوتبال «تمیز و جوانمردی» در صدر جدول قرار گرفته فقط با یک امتیاز منفی.

تماشاگران انگلیسی و آلمانی تنها جنجالهای بزرگ جام جهانی فرانسه را به وجود آوردند. روی هم هزار نفر از اوباش فوتبال دو کشور بازداشت شدند که ۷۴ نفرشان هم چنان در زندان بسر می برند.

جمعا ۱۷۱ گل زده شد. به طور متوسط ۲/۶۷ گل در هر بازی. از آغاز تاریخ جام جهانی تا کنون ۱۷۵۵ گل زده شده است. بهترین دفاع: فرانسه با فقط دو گل در ۷ بازی، ۲۸۰ کارت زرد داده شد، ۲۲ بازیکن اخراج شدند و ۲ میلیارد و ۷۷۵ هزار نفر این مسابقه را تماشا کردند.

بخشهایی از قطعنامه سیاسی حزب سوسیالیست کارگران الجزایر

به نقل از نشریه اسپکتروم ژوئیه ۹۸

حزب سوسیالیست کارگران معتقد است که علیرغم آلام الجزایریها و با وجود حضور فراگیر مرگ و هراس از قتل عامهای دیگر، هنوز هیچ راه حلی در چشم انداز وجود ندارد. در سایه وحشتی که بر اکثریت کارورزان سنگینی می کند، روند رسوای ثروت اندوزی یک اقلیت محدود کماکان در جریان است. چرا که برای این عده استثمار نهفته در این جنگ، مجرد باقی مانده و یا حتی رحمت محسوب می شود. برای آنها این پول بوی تعفن نمی دهد، حتی با وجود تراژدی فقیرترین مردم. آری، یک الجزایر میلیاردرها و واردکنندگان نیز وجود دارد با خیل حامیان در «سریال» (محفل ژنرالها و سیاستمداران) و پشتیبانان دیگرشان که اقدامات خود را با عقلانیت اقتصادی و سیاستهای غیر قابل انعطاف بانک جهانی پول توجیه می کنند. برای حزب سوسیالیست کارگران تنها پاسخ ممکن برای برون رفت از تراژدی کنونی در عدالت اجتماعی، دموکراسی و احترام به آزادیهای فردی و اجتماعی نهفته است. تنها راه خروج از این بحران در دفاع از دستاوردهای دموکراسی که روی کاغذ و در عمل به حداقل تنزل یافته است و همچنین در دفاع از حقوق کارگران و اقشار وسیع مردم برای برخورداری از یک زندگی در رفاه و شایسته کرامت انسانی نهفته است. ...

در سوگ سهراب شهید ثالث



سرانجام سهراب شهید ثالث، پس از یک دوران طولانی بیماری در شیکاگو درگذشت. شهید ثالث از جمله هنرمندان ترقیخواه کشور ما بود که قلبش برای مردم و هنر سینما می تپید. او برای پیشبرد سینمای نوین در ایران تلاش بسیار کرد و به جرئت می توان او را در کنار زنده یاد هژیر داریوش، از پیشگامان سینمای نوین دانست. سهراب شهید ثالث در هنر سینما دستاوردهای ارزنده ای به یاد گذاشته است. وی در سال ۱۹۷۴ برای فیلم «طبیعت بی جان» جایزه خرس نقره ای جشنواره سینمایی برلین را از آن خود ساخت. سهراب شهید ثالث از جمله هنرمندان رادیکال کشور ما بود که جای خود را در جنبه انقلاب و عدالت یافته بود. وی را باید از مدافعان سرسخت مردم زحمتکش و تحت ستم دانست. شهید ثالث هیچگاه به رژیمهای شاه و شیخ تسلیم نشد و طی سالهای پس از فروپاشی دیوار برلین، نه فقط او فرو نریخت بلکه تا آنجا که به جامعه ایران برمی گردد، به تلاش و مبارزه انقلابی برای سرنگونی نظام ولایت فقیه اعتقاد داشت و دست رد بر سینه کسانی زد که می خواستند او را به تسلیم در مقابل نظام آخوندی وادار کنند. یاد این هنرمند برجسته را گرامی می داریم و درگذشت وی را به خانواده و دوستانش و به جامعه هنری ایران تسلیت می گوئیم.

زنده یاد سهراب شهید ثالث
از زبان خودش

توضیح: این بخش از زندگی زنده یاد سهراب شهید ثالث، در سال ۱۳۶۳ در گفتگو با «فصل نامه ی شورای نویسندگان و هنرمندان» از زبان خودش مطرح شده که بعداً در شماره ۶۰ مجله سیمیرغ (چاپ آمریکا - آبان ۱۳۷۴) چاپ شده است.

من متولد تهران هستم (۱۳۲۳). در سال ۱۹۶۳ برای تحصیل در رشته ی سینما به اتریش رفتم. تحصیلاتم در اتریش به خاطر بیماری سل ریوی ناتمام ماند. از سال ۱۹۶۵ در پاریس در کنسرواتوار مستقل سینمای فرانسه به تحصیل ادامه دادم و در فوریه ی ۱۹۶۸ با امیدواری برای ساختن فیلمی که بتواند آینه ای از زندگی مردم مملکت ما باشد به ایران بازگشتم. در آن زمان، مانند امروز، هرج و مرج و ارتجاع نه تنها در زمینه ی اقتصادی و اجتماعی سرطان گونه همه جا ریشه دوانیده بود، بلکه فرهنگ ایرانی را نیز مسخ و ملته کرده بود. تولید بیش از ۱۲۰ فیلم فارسی در سال که به مردم زحمتکش و ستم دیده ی ایران، گرچه وعده ی بهشت و آخرت را نمی داد ولی در خلال کلمات و جملات ناقص و کوتاه فکرانه، ثروت را انگیزه ای برای وصول به «عشق پاک» بین دختر پولدار و کارگر فقیر و بالعکس تجویز می کرد که نمونه ای از فرهنگ تحقیر

بود، همه چیز در حال تولید کاذب بود، خاصه هنر سینما. در این شرایط من به ایران بازگشتم. در آغاز کارم در (وزارت فرهنگ و هنر) حدود نوزده یا بیست فیلم کوتاه ساختم که اکثراً جنبه ی سیاه مشق دارند. اگر اینجا و آنجا چیزی در فیلمی بود که تهیه کننده اش (دولت) نمی پسندید یا نمی خواست، فیلم را نشان نمی دادند. اولین فیلم کوتاه قابل بحثم را حدود سیزده سال پیش در سال ۱۳۵۰ ساختم. فیلمی بود راجع به مسائل جوانان، به اسم «آیا...» یک سال بعد فیلم کوتاه دیگری برای «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» به اسم «سیاه و سفید» تهیه کردم. بعد از این فیلم «یک اتفاق ساده» ساخته شد. و بالاخره «طبیعت بی جان» و بعد از آن «مهاجرت». خلاصه کنم لیست فیلمهایی که تاکنون ساخته ام تا سال ۱۹۸۴، صرف نظر از فیلمهای کوتاه سیاه مشقی به شرح زیر است:

۱۹۷۱- «آیا...» برنده ی جایزه ی سپاس برای بهترین فیلم کوتاه.
۱۹۷۲- «سیاه و سفید»، برنده ی جایزه ی پلاک طلا در فستیوال بین المللی تهران، و جایزه ی ژوری کاتولیک در فستیوال برلین ۱۹۷۴.
۱۹۷۴- «طبیعت بی جان» خرس نقره برای بهترین کارگردانی از فستیوال برلین ۱۹۷۴، و جایزه ژوری پروتستان، جایزه مجمع بین المللی منتقدین مانسیون ژوری کاتولیک.
۱۹۷۵- «در غربت» جایزه ی بین المللی منتقدین در فستیوال برلین
۱۹۷۵- جایزه ی ژوری کاتولیک در فستیوال لوکارنو.
۱۹۷۶- «بلوغ» برنده ی جایزه پلاک هوگو نقره از فستیوال شیکاگو
۱۹۷۷- «خاطرات یک عاشق» برنده ی جایزه ی «بریتیش فیلم انستیتو» از جشنواره ی لندن
۱۹۷۹- «تعطیلات طولانی»
۱۹۸۰ و ۱۹۸۱- «آخرین تابستان گرابه» برنده ی سه جایزه ی طلای تلویزیون آلمان فدرال و جایزه ی مخصوص ژوری برای بهترین کارگردانی
۱۹۸۱- «آنتوان پ. چخوف - یک زندگی»
۱۹۸۲- «اتوپیا» انتخاب شده در قسمت مسابقه ی فستیوال برلین ۱۹۸۳
۱۹۸۳ و ۱۹۸۴- «وطن بیگانه»

نظر سهراب شهید ثالث در مورد «تعهد» در سینما

برای من مفهوم تعهد این است که سینماگر، و هنرمند در هر شاخه ای هنری، احساس مسئولیت کند. احساس کردن تنها - البته علاج درد نیست! هنرمند باید بر مسئولیت خود واقف باشد و خود را مسئول بداند. برای مردم و جامعه کار کند، بیافریند. چرا که او نماینده ی اجتماع و جامعه ی خویش است. این فاجعه را که امروز در سینمای ما تعهد می نامند، من به زبان فارسی «خیانت» اسم می گذارم. خیانت به توده ی رنج کشیده و ستم دیده ای که یکی از روزنه های امیدش، کار هنرمند و محصول این کار است. در خدمت ارتجاع کار کردن و به دوام آن یاری دادن، از پشتیبانی کردن، جیره خوار چنین حکومتی بودن و سلاخی و جنگ را تشویق کردن و آن را تعهد نامیدن دیگر بی شرمی و وقاحت است.

آثار سهراب شهید ثالث از ۱۹۸۴ به بعد

۱۹۸۳- هانس، جوانی از آلمان
۱۹۸۴- درخت بید
۱۹۸۵- فرزند خوانده ویرانگر
۱۹۹۱- گلهای سرخ برای آفریقا

صادق چوبک، قصه نویس برجسته
درگذشت

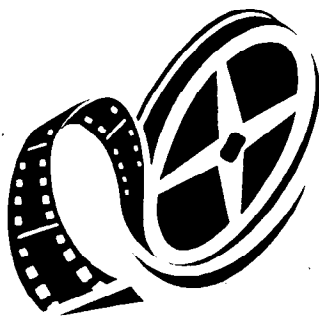
صادق چوبک، قصه نویس برجسته، آفریننده رمانهای به جا ماندنی در ۱۳ تیر ماه امسال در سن ۸۲ سالگی در آمریکا درگذشت. صادق چوبک در ۱۴ تیرماه ۱۲۹۵ در بوشهر متولد و از بنیانگذاران سبک نویسنده قصه نویسی ایران بود. عنتری که لوطی اش مرده بود، قفس، گورکنها، بعد از ظهر پاییز، روز اول قبر، خیمه شب بازی، کفتر باز، چراغ آخر و نیز داستانهای بلند سنگ صبور و تنگسیر از کارهای این نویسنده برجسته ایرانی است.

صادق چوبک از دوستان نزدیک صادق هدایت و از مدافعان مردم محروم و زحمتکش بود. درگذشت این هنرمند و نویسنده بزرگ را به همسر، خانواده و جامعه هنری ایران تسلیت می گوئیم.

من و تو

ح. اصلانی

من و تو، می توئیم یار باشیم
در چشم دشمن همچون خار باشیم
می توئیم، در رزم، با هم. همره
استوار، در پود و هم در تار باشیم
در حماسه عشق و آزادی و صلح
در صف رزم، خروشان، همچون آبخار باشیم
امان لحظه و از خصم، باید درید
برای حکم پرچم صلح، پا به پا همکار باشیم
وحشت بیفکنیم بر دل تار دشمن
نیش زینم بنیادش، تیز جو مار باشیم
از پای ننشینیم، تا ویرانی خصم
به امید نابودی این قوم هار باشیم
گذشت را ناید، ز ظلم جباران
دست مظلومان بگیریم و هم غمخوار باشیم
سکوت و خموشی را به فریاد و فریاد
برخیزیم و گره کرده مشمت، رو به دریا
باشیم
حیدر با قلم رزم در دست، باید
درین ره عشق، تماما جوهر ناب باشیم



شناسنامه فیلم

اطلاعیه دفتر جشنواره سینمای در تبعید

برلین ۱۳۷۶: وقایع محکومیت تروریسم دولتی ایران
مستند، ۵۲ دقیقه

نویسنده و کارگردان: جمشید گلکمانی
زبان: فیلم به زبانهای فارسی، فرانسوی، انگلیسی،
لهستانی، ایتالیایی و آلمانی ترجمه شده است.

تولید کننده:

HORIZON COMMUNICATION - FRANCE
سال تولید: ۱۹۹۸ میلادی - ۱۳۷۶ خورشیدی

این فیلم ادامه مستند ۴۶ دقیقه ای: «برلین، اولین محاکمه تروریسم ایران» است که سال ۱۹۹۶ از تلویزیون فرانسه پخش شد. این فیلم به مناسبت دادگاه برلین که بررسی ترور رهبران حزب دموکرات کردستان ایران در رستوران میکونوس در سپتامبر ۱۹۹۲ را پایه قرار داده، مروری نیز بر تاریخچه ترور مخالفان ایرانی در خارج از کشور دارد. در آن زمان دادگاه برلین دومین سال دادرسی را می گذراند.

در این فیلم جدید ۵۲ دقیقه ای، کارگردان چند مورد دیگر از ترورهای مخالفان ایرانی را نیز با دوربین فیلمبرداری اش دنبال کرده است. او سپس رویدادهای مهم دیگر دادگاه برلین را روایت می کند. دو روز قبل از صدور رای دادگاه به برلین می رویم. در کانون پناهندگان سیاسی ایرانی در برلین عده ای با تلاش و اضطراب در تدارک روز ۱ آوریل ۱۹۹۷، و صدور رای نهایی دادگاه هستند. اعضای این کانون در طول چهار سال و نیم پس از ترور، به طور مستمر از روند دادگاه مردم را مطلع کرده اند. یکی از اعضای کانون، چگونگی تصمیم گیریها در مورد ترور مخالفان و شیوه قتل آنها را بر اساس اظهارات شاهدان در دادگاه و تحقیق وکیلها و داستانی گزارش می دهد.

روز صدور رای، مخالفان ایرانی با گرایشهای فکری مختلف، از صبح زود تظاهرات خود را شروع کرده اند. تصویرهای فیلم میزان اهمیت رای دادگاه امروز را نشان می دهند. تدابیر وسیع امنیتی - پلیسی تدارک دیده شده است. دهها خبرنگار ایرانی و خارجی برای ضبط این رویداد به کاخ دادگستری برلین آمده اند.

فیلم از هر چه سنگین تر شدن گفتار تشریحی پرهیز می کند. ایرانیهایی که مضطرب در انتظار صدور رای هستند، لحظه به لحظه حکم سه ساعت و نیمه دادگاه را مقابل دوربین گزارش می کنند.

بالاخره حکم دادگاه به پایان می رسد. ایرانیهای حاضر اشک شوق می ریزند. دو وکیل آلمانی را می بینیم که از محکومیت رهبران جمهوری اسلامی ایران اظهار خرسندی کرده و به سیاست مفاشات در گذشته که دیگر کشورهای اروپایی دست تروریستها را در قتل و فرار باز گذاشته اند انتقاد می کنند.

رژیم فرهنگ ستیز ترجیح داد و دور از خاک وطن، زندگی ثمربخش خود را به درود گفت.
درگذشت نا به هنگام سهراب شهید ثالث را به مردم میهنمان و جامعه ی سینمایی ایران و جهان، و تمام کسانی که با نگاه او به سینما می نگرند، تسلیت می گویم.

دفتر جشنواره سینمای در تبعید - سوئد
۱۴ تیر ۱۳۷۷ - ۵ ژوئیه ۱۹۹۸

درگذشت سهراب شهید ثالث
سینماگر نوگرای ایران

«سهراب شهید ثالث» ما را دعوت به نگاه می کند. زمان حال ما را به مقایسه، مجادله و معامله می کشد...

آرپی آوانسیان

سهراب شهید ثالث که با خلق آثاری چون «یک اتفاق ساده»، «طبیعت بی جان» و «در غربت» شاخه ای جدی و تأثیرگذار از سینمای نوین و روشنگرانه ی ایران در سالهای پنجاه را پایه نهاده بود، هفته گذشته در آمریکا درگذشت. شهید ثالث با امکانات محدود یک سینماگر تبلیغاتی رژیم شاه اولین اثر برجسته خود «یک اتفاق ساده» را در سال ۱۳۵۲ ساخت و از آن پس به پی ریزی سبک سینمایی مشخص و بی مانند خود در فیلمهای بعدی پرداخت. این نوع نگرش به واقعه در سینمای داستانی نه تنها در سینمای ایران، که در سینمای جهان کم سابقه بود. شهید ثالث در عین نگرش به مسائل و مشکلات اجتماعی بی آن که به دامن شعارها درغلند، سینمایی بنیاد نهاد که در آن از هیاهو و کلیشه های معمول و نمایشی خبری نیست. جست و جو به دنبال لحظه های ناب و دست نخورده واقعیت از شهید ثالث سینماگری بدیع و جستجوگر می سازد که باید همواره از نوگرایی خود در برابر سنت طلبان دفاع کند.

سهراب از معدود سینماگرانی بود که اختناق و سانسور دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی را تجربه کرد، با فیلم «در غربت» شهید ثالث با پرداختن به مسائل مهاجرت، خود به تبعید می آید. از این پس شاهکارهای برجسته ی اروپایی اوست که تحسین دست اندرکاران سینمایی جهان را برمی انگیزد - این فیلمها، «توپیا»، «هانس، جوانی از آلمان»، «در سرزمینی غریب» و «درخت بیده» در بردارنده مشخصه های فیلمسازی است که با درک و نگرش مستقل و مشخص از محیط و زمان خود همواره گوشه های جدیدی از واقعیت نادیده را در برابر چشمان تماشاگرش می گذارد. شهید ثالث از حرکات عجیب و شتاب زده دوربین، از برشهای تند و هیجان آفرین و از بازی نمایشی بازیگران حرفه ای دوری می جست و لحظات واقعه را بی آن که به آنها پرداخت نمایشی دهد در برابر چشمان ما می گذاشت. تکراری بودن و کشداری این لحظات، بیننده را به ریشه های بنیادی واقعیت رویداد آگاه می کند و به این دلیل سینمای شهید ثالث در عین ساده پردازی مفرط و شکل گرایی، به شدت اجتماعی است.

با مرگ شهید ثالث نسل جدید و جست و جوگر سینمای ایرانی یکی از مبتکرین بزرگ خود را از دست داد. مرگ ناگهانی او برای جامعه ی سینمایی ایران واقعه ای اندوهبار و دردناک است. سهراب این بار با مرگ خود توجه ما را به واقعه ای دیگری از زندگی در غربت و تبعید جلب کرد؛ این که چراغ بسیاری از نوآوران فرهنگ و هنر ما در تبعید و غربت خاموش می شود. با وجود این واقعیت تلخ، سهراب نیز همانند بسیاری از هنرمندان و اهل فرهنگ و هنر، به دعوتهای مکرر رژیم جمهوری اسلامی «نه، گفت» و زندگی در غربت و تبعید را بر زندگی تحت حاکمیت استبدادی

گروهی از مخالفان ایرانی مقابل کنسولگری ایران دست به تظاهرات می زنند. آنها این رای دادگاه را جشن می گیرند و شعر «بهاران خجسته باد» را سر می دهند.

شب همان روز به جشن کانون پناهندگان سیاسی ایرانی می رویم، یکی از وکیلهای فسال آلمانی نیز در بین آنهاست. همگی غرق شادی اند.

روز بعد، محکومیت تروریسم دولتی ایران خبر اول مطبوعات اروپاست، اما این شروع ماجراهای دیگرست که فیلم به دقت آنها را پی می گیرد. براساس رای دادگاه، تمامی کشورهای اروپایی سفیران خود را از تهران فرا می خوانند. حکومت ایران نیز به اقدامهای تلافی جویانه دست می زند.

روز ۲۸ آوریل همان سال، فیلم ما را همراه با مخالفان ایرانی به مقابل مقر اتحادیه اروپا به لوکزامبورگ می برد. بیش از سه هزار نفر آمده اند. تظاهرکنندگان خواستار اتخاذ سیاستی قاطع از طرف دولتهای اروپا در مقابل ایران هستند. امروز وزیر امور خارجه اروپا گرد آمده اند تا تصمیمهای عمومی شان را در تنبیه ایران اعلام کنند. چند نفر از مخالفان ایرانی سیاست سازش دولتهای اروپایی را با دولت ایران که به دلیل حفظ منافع اقتصادی شان است افشاء می کنند.

در پی تصمیم اتحادیه اروپا در طرد موقت ایران، جمهوری اسلامی واکنش نشان می دهد. اتحادیه اروپا مایل است که سفیرهایش بلافاصله به ایران برگردند. دولت ایران شرط برگشت سفیر آلمان را به عنوان سفیر تعیین می کند. اتحادیه اروپا زیر بار پذیرفتن این شرط نمی رود. در همین حوالی فیلم به تصمیم دادگاه عالی آلمان می پردازد: آلمان به دلیل حفظ منافع فوق العاده اش، پیگرد قانونی رهبران جمهوری اسلامی که در دادگاه برلین محکوم شده اند را ملغی اعلام می کند.

بحران سیاسی بین اتحادیه اروپا و ایران هفت ماه به درازا می کشد. بالاخره طی توافقی سفیرهای اروپایی در دو گروه به ایران برمی گردند. در گروه دوم، سفیر فرانسه سفیر آلمان را همراهی می کند و بالاخره او آخرین سفیری بود که بعد از دیگران به خاک ایران پا گذاشت. به این ترتیب حکومت ایران یک بار دیگر خود را در صحنه داخلی و خارجی پیروز معرفی کرد.

روز ۲۳ فوریه، اتحادیه اروپا تصمیم به از سرگیری ملاقات وزیرهای دولتهای عضو و ایران را اعلام می کند. دو روز بعد وزیر امورخارجه ایتالیا به تهران می رود.

این فیلم تا به حال از تلویزیونهای آلمان، فرانسه، لهستان و ایتالیا پخش شده است.

برای تدارک و نمایش عمومی فیلم و تهیه نوار آن با شماره تلفن و فاکس در فرانسه تماس بگیرید.

۳۳۱-۴۶۸۳۰۱۹۰

به مناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست کمونیست

مانیفست کمونیست و شرایط امروز



کارل مارکس

مطالعه دقیق و ترجمان خلاقانه قرار بگیرد - در متنی که غالباً نیز مورد بی توجهی قرار گرفته است، مارکس و انگلس درونمایه جدیدی را در تحلیل شان وارد می سازند.

«سرانجام، زمانی که مبارزه طبقاتی به لحظات تعیین کننده اش نزدیک می شود. پروسه از هم فروپاشی ای که در درون طبقه حاکمه و یا در حقیقت در سراسر جامعه کهن در جریان است. آن چنان ویژه گی سخت و آتشی می یابد که بخش کوچکی از طبقه حاکمه جدا شده و به طبقه انقلابی که آئینده از آن اوست، می پیوندد. بنابراین، دقیقاً به همان گونه که در دوره پیش بخشی از اشرافیت زمیندار به بورژوازی پیوست، اکنون نیز بخشی از بورژوازی و یا به طور مشخص بخشی از ایدئولوژی بورژوازی که خود را به سطح درک تئوریک کل جنبش تاریخی ارتقا داده اند، به پرولتاریا می پیوندند».

هم اکنون، بخش بزرگی از جامعه علمی دنیا به عمق فاجعه زیست بومی ای که سیاره ما را تهدید می کند آگاه است، اما آن چه که هنوز به واقع و در سطحی وسیع ناشناخته مانده این است که عامل اصلی وقوع این فاجعه همانا خود سرمایه داری است. علم اقتصاد بورژوازی در تلاش است تا این حقیقت را پوشیده بدارد. از این بابت جای هیچ گونه تعجبی نیست. زیرا اگر این حقیقت به طور گسترده ای شناخته شده بود، سرمایه داری به عنوان دشمن غدار نوع بشر و دیگر انواع حیات بر روی کره ارض، بی درنگ افشا می شد. در این شرایط، وظیفه ما صرفاً این نیست که به زیست بوم شناسان در رساندن پیامشان کمک کنیم. اگر چه این نیز به نوبه خود دارای اهمیت است، اما وظیفه مهمتر این است که زیست بوم شناسان و افکار عمومی را نسبت به حقیقت سرمایه داری متقاعد نموده و به آنان بقبولانیم که این سیستم می باید با یک سیستم اجتماعی که مسایل زیست بومی زمین در سر لوجه توجهاتش قرار می گیرد، جایگزین شود. به موازات رشد و گسترش شرایط مرگبار سرمایه داری، افراد بیشتر و بیشتری، از جمله «ایدئولوژیهای بورژوازی که خود را به سطح درک تئوریک کل جنبش تاریخی ارتقا داده اند، به دنبال پاسخ به سؤال چه باید کرد؟ خواهند افتاد، اگر که قرار است که اصولاً آئینده ای برای بشریت متصور باشد، بر ماست که به این مهم در کوتاه ترین زمان ممکن جامعه عمل بپوشانیم. □

دارد. و به همین ترتیب بازشناسی علت اصلی نیز به همان اندازه آن زمان به قوت خویش باقی است. آنها نوشتند که: «در این بحرانها اپیدمی ای بروز می کند که در تمامی بحرانهای پیش از آن بی معنا جلوه می نمود و این همانا اپیدمی تولید گزاف می باشد. امروز شاید بهتر باشد که این فرمول بندی به «اپیدمی تولید گزاف ابزار تولید» فرموله شود. علم اقتصاد بورژوازی هنوز هم این را نفهمیده است و احتمالاً نیز هیچ گاه نخواهد فهمید.

به کدام سو روانه ایم؟

مارکس و انگلس انقلابیهای فداکاری بودند و عمیقاً به این باور داشتند که تضادهای ذاتی و لاعلاج سرمایه داری به مبارزه انقلابی رشد یابنده و نهایتاً پیروزمندی دامن خواهند زد که به سرنگونی سیستم سرمایه داری و جایگزین نمودن آن با سیستمی خردمندانه و انسانی خواهد انجامید. اما آیا تحلیل آنها راه را برای یک برآیند تاریخی متفاوت باز گذاشته و یا حتا اشاره ای به چنین چیزی کرده است؟ به باور من پاسخ به این سؤال بدون هیچ تردیدی آری است. در اوایل مانیفست، در حقیقت در نخستین صفحه از نخستین فصل آن با عنوان «بورژوازی و پرولتاریا»، بخشی که بارها نیز نقل قول شده است، این گونه می خوانیم؛ «تاریخ تمامی جامعه های بشری که تاکنون وجود داشته اند، تاریخ مبارزه طبقاتی است. مرد آزاد و برده، اشرافی و عامی، ارباب و رعیت، استادکار و پیشه رو روزمزد، و در یک کلام، ستمگر و ستمدیده دائماً در مقابل یکدیگر ایستاده اند و نبرد بی وقفه ای را، گاه نهان و گاه آشکار، به پیش برده اند، که هر بار یا به شکل بازسازماندهی انقلابی جامعه در کل اش، و یا به شکل نابودی طبقات متخاصم به پایان رسیده است».

بیش از این اما چیزی در باره «نابودی طبقات متخاصم» در مانیفست گفته نشده است، بیشتر به این دلیل که مارکس و انگلس این شق از قضیه را برآیند محتمل مبارزه طبقاتی در نظام سرمایه داری نمی دانستند. اما اگر به پیرامون ما در جهان امروز بنگریم - و همچنین عمق تخریب و نابودی را که سرمایه داری بر پیکر بنیانهای طبیعی یک اقتصاد پایدار وارد می سازد در نظر بگیریم - قطعاً بایستی «نابودی طبقات متخاصم» را به عنوان چشم اندازی کاملاً واقعی، در آئینده تاریخی ای نه چندان دور، محتمل بشماریم. چه وظیفه ای به عهده ماست؟

وظیفه ما این است که در مقابل چشمهای جهانیان پرده از چهره کریه سرمایه داری برفکنیم و حقیقت وجودی آن را عریان و آشکار به مردم نشان دهیم، باید به مردم این حقیقت را باز گویم که، بر خلاف آنچه که ایدئولوژیهای بورژوازی تلاش می کنند که به غلط به ما بیاوراند، سرمایه داری «پایان تاریخ» نیست، بلکه به واقع این تداوم حیات سرمایه داری است که می تواند واقعا تاریخ را به پایان برساند. آیا مانیفست در این زمینه هیچ کمکی می کند؟ شاید - اگر مورد

منبع: مانتلی ری ویو
مترجم: ب - محله

مقدمه مترجم: صدوپنجاه سال از اولین انتشار «مانیفست کمونیست» گذشته است. به همین مناسبت اولین شماره از دوره پنجاهم ماهنامه مانتلی ری ویو به «مانیفست کمونیست» اختصاص یافته است. در این شماره چندین مقاله در باره این اولین سند تاریخی و پایه ایدئولوژی کمونیستی به چاپ رسیده است. اولین مقاله از پل سوئیزی است که یکی از سردبیران این ماهنامه نیز می باشد. این مقاله که با عنوان *The Communist Manifesto Today* در این شماره به چاپ رسیده است. اول بار در پتل و صد و پنجاه سال بعد از مانیفست کمونیست» که به ابتکار و با حمایت مانتلی ری ویو در کنفرانس ۱۹۹۸ محققان سوسیالیست بر پا شده بود، ارائه گردید. این مقاله همان گونه که پیداست. یک تحقیق مفصل نبوده. بلکه صرفاً جمع بندی نقطه نظرات نویسنده پیرامون اهمیت مانیفست کمونیست و تطبیق آن بر شرایط امروزین سرمایه داری است که «خصیلتی کاملاً جهانی» یافته است. اهمیت مقاله. علیرغم کوتاه بودنش. در طرح محورهای اساسی ای است که سوئیزی بدانها به اجمال می پردازد. در بحث «چه وظیفه ای به عهده ماست؟» بی تردید نگاه وی از دیدگاه یک انقلابی و اندیشمند مارکسیستی است که در پیشرفته ترین سیستم سرمایه داری جهان قرار داشته و در عین حال در تلاش است تا به کلی ترین موارد بپردازد. امید که ترجمه این مقاله کمکی باشد در راستای شناخت بهتر کلاسیکهای مارکسیستی و درک عمیق تر مبانی اندیشه انقلابی.

من احتمالاً مانیفست کمونیست را تاکنون ده، دوازده باری خوانده ام. برای من این کتاب همیشه ارزش باز خواندن را داشته است و هیچ گاه نیز برایم تازگی اش را از دست نداده است. از این روی، و برای آماده شدن در این جمع، تصمیم به بازخواندن اش گرفتم، اما این بار با توجهی خاص نسبت به نگرشها و فرمولبندیهایی که به نظر می رسند به ویژه مربوط به مسایلی باشند که ما امروزه و در آستانه قرن بیست و یکم با آنها روبرو هستیم.

در این جا آنچه را که من بدان رسیده ام تحت سه عنوان جمع بندی می کنم:

- ۱- بحران سرمایه داری
- ۲- به کدام سو می رویم؟
- ۳- چه وظیفه ای به عهده ماست؟

بحران سرمایه داری

سال ۱۸۴۸، که مانیفست نگاشته شد، سال بحرانی در اروپا بود. سال ۱۹۹۸ نیز سال است بحرانی برای اقتصاد سرمایه داری که کاملاً جهانی شده است. این گفته مارکس و انگلس که «بحرانهای ادواری سرمایه داری، هر بار بیش از بار پیش، تمامیت جامعه بورژوازی را مورد تهدید قرار می دهند» (مانیفست کمونیست، انتشارات مانتلی ری ویو، ۱۹۹۸) کماکان به همان اندازه آن زمان در مورد زمان ما مصداق

درسهای جنبش کارگری

سوسیالیسم و سندیکاها (۷)

نویسنده: ماکس آدلر

مترجم: رفیق

ماخذ: متن آلمانی منتشره در مجلد هفتم «سندیکاها»

بنگاه انتشاراتی کلکتیو برلین، چاپ اول ۱۹۷۳

تاریخ نگارش: ۱۹۲۲

ج- سندیکالیسم فرانسوی و کشورهای که زبان آنها از لاتین مشتق می شود

خصوصیت این نوع سندیکالیسم در آن است که بدون هرگونه بستگی به حزب سیاسی و سوسیالیستی، از بدو امر موضعی انقلابی - طبقاتی علیه اقتصاد سرمایه داری اتخاذ می کند. در عین حال با حزب هم سر سازگاری ندارد و کاملاً با آن مخالفت می ورزد. علت این ایستار ویژه را باید یکی در عقب ماندگی روند تکوین صنعتی در فرانسه جست - که تازه پس از جنگ اول جهانی خصلت یک صنعت بزرگ را پیدا می کند - و توضیح دیگر این که خلقیات ملل رمان [مللی که زبان آنها از لاتین مشتق شده]، که مردمانی هستند خون گرم و پر شور، برای پذیرش سنن «انقلاب کبیر فرانسه» آمادگی بیشتری دارد و خیلی زودتر شیفته اندیشه هایی می شوند که بر عملیات انقلابی مستقیم تکیه می کنند، نه بر طرحها و ایده هایی که یک انقلاب آهسته و سازمان یافته اجتماعی را تدارک می بیند. البته ضعف و تفرقه درونی جنبش کارگری فرانسه و جریان سیاسی و سوسیالیستی آن نیز به نفع این نوع سندیکالیسم بود و باعث تقویت آن می شد. باید در نظر داشت که تازه در سال ۱۹۰۵، برای اولین بار یک حزب واحد به نام «حزب سوسیالیست» - شعبه فرانسوی انترناسیونال کارگری، SFIO - به وجود می آید. از پیدایش یک جنبش سندیکایی واقعی در فرانسه زمان درازی نمی گذرد. به غیر از یک فاصله انقلابی سال ۱۸۴۸، از زمان جاری شدن قوانین دوره انقلاب فرانسه بر ضد آزادی ائتلاف و تشکیل انجمنها (۱۷۹۱) و سپس تشدید این ممنوعیتها در دوره رژیم ناپلئونی و به ویژه افزایش فشار و تضيیقات در اثر تصویب قوانین سال ۱۸۳۴، عملاً حق ائتلاف میان انجمنها و تشکیل اتحادیه، وجود نداشت. البته در تمام این مدت تلاشهای کارگری به قصد متحد شدن و ایجاد اتحادیه صورت می گرفت، منتها همیشه سعی می شد این کوششها زیر لوای صندوقهای تعاون و مقاومت پیش رود. با وضع قانون ۱۸۶۸ - که به طور محدود حق ائتلاف را به رسمیت می شناخت - برای اولین بار ایجاد اتحادیه های واقعی - که در فرانسه سندیکای کارگری نامیده می شد - امکان پذیر گردید. اما این فرآیند سریع، که تحت تأثیر اندیشه های انجمن بین المللی کارگران [معروف به انترناسیونال اول، که در سال ۱۸۶۴ در لندن تشکیل شد] قرار داشت، با شروع جنگ ۱۸۷۰ و به خصوص در اثر سرکوب کمون پاریس (۱۸۷۱) مجدداً از پای درآمد.

از سال ۱۸۷۵ به بعد، جنبش کارگری دوباره جان گرفت و تحت الشعاع فعالیتها تبلیغی،

سیاسی - سوسیالیستی و رواج افکار مارکسیستی مبارزه طبقاتی، نیروی محرکه تازه و اثربخشی پیدا کرد. این حرکت ترویجی اندیشه پیکار طبقاتی مارکسیسم از سال ۱۸۷۶ شروع شده و تحت رهبری ژول گز قرار داشت. اما در نهایت امر، تصویب قانون ۱۸۸۴، که حاوی اصل آزادی ائتلاف بود، شرایط را برای فعالیت علنی سندیکاها فراهم آورد و بدانها صورت قانونی بخشید. از آن به بعد بود که به سرعت در تمام کشور، واحدهای صنفی و حرفه ای کارگران به هم پیوستند و اتحادیه های کارگری به وجود آمدند و این سندیکاها، به سال ۱۸۸۶، به صورت یک اتحادیه سراسری به نام «فدراسیون ملی سندیکایی» متحد شدند.

اما در کنار این نوع سازمانیابی مشابه «مراکز کشوری» در انگلستان و اتحادیه های آلمانی، جنبش سندیکایی فرانسه در آن زمان تشکیلاتی پدید آورد که مختص خودش بود و «بورس کار» نام داشت و از آنها تحت عنوان «بورسهای کارگری» و اتحادیه بورسهای کارگری نیز یاد می شد. این بورسهای کار جنبه شغلی ندارند و بر پایه تقسیم بندیهای حرفه ای به وجود نیامده اند، بلکه برعکس، کلیه سازمانها و اتحادیه های صنفی در محل را فرا می گیرند. همین مشخصه اساسی است که سندیکاها از نوع این کشورها (که زبانشان از لاتین مشتق می شود) را از تریونیسم انگلیسی و نیز الگوی متداول سندیکاها آلمانی متمایز می سازد و مخلوق خاص ممالک رمان است. زیرا منظور از به هم بستگی و اتحاد سندیکاها مختلف یک محل و تشکیل یک سازمان مشترک، آن است که بر علائق صرفاً سندیکایی اعضا فائق آیند و دسته بندی و تفرقه مبتنی بر منافع صرفاً حرفه ای و صنفی را پشت سر گذارند و آن جنبه ای را مد نظر قرار دهند که وجه مشترک همه کارگران است و به اصل و مصلحت همگانی - که عبارتست از سمت گیری و هدف سوسیالیستی و انقلابی - الویت بخشند و آن را مرود تأکید قرار دهند. بالطبع، این بورسهای کارگری به حصول خواسته های صرفاً سندیکایی و صنفی اعضا، خود نیز کمک می کنند. از جمله وظایف آنها، تاسیس صندوق مقاومت (صندوق اعتصاب)، به وجود آوردن تشکیلاتی برای حمایت از اعضا و خانواده هایشان به هنگام بیکاری یا مسافرت و به ویژه پیدا کردن محل کار بود. ولیکن فراتر از این امور صنفی، منظور اصلی تشکیل بورسهای کارگری عبارت بود از تدارک و آمادگی پیکار طبقاتی انقلابی به قصد نابود کردن قدرت دولتی، همچنین به کار گرفتن و اقدام به عملیات انقلابی سندیکایی در تمام مسائل سندیکایی و نیز فراهم آوردن وسائل تبلیغات سوسیالیسم توسط تشکیل کتابخانه ها و قرائت خانه ها، همین طور پخش روزنامه ها و جزوات. این جنبش سندیکایی خاص در زمینه رشد و انکشاف سوسیالیسم فرانسوی صاحب نفوذ و تأثیر به سزایی می شود، چرا که به مراتب بیشتر از جنبش سیاسی متفرق و شقه شده می تواند طیف وسیع کارگران را مستقیماً مخاطب قرار دهد و بر آنها اثر بخشد. علاوه بر این ده سال نیز زودتر از نهضت سیاسی - سوسیالیستی موفق می شود تشکیلات متحد و یکپارچه خود را به وجود آورد و سازمان «کنفدراسیون عمومی کار - CGT» در کنگره لیموژ پی ریزی می شود. این تشکیلات نخبه و سراسری، در بدو امر نخست شامل سندیکاها می شود که در جنب بورسهای کار



فعال بودند و از لحاظ صنف و حرفه نیز در سطح ملی متشکل شده بودند. ولی در کنگره ای که به سال ۱۹۰۲ در شهر مون پلیه برگزار شد. بورسهای کار نیز به این اتحادیه عمومی پیوستند، طوری که CGT از آن پس تمامی جنبش سندیکایی فرانسه را - یعنی هم سندیکاها سراسری سازمان یافته بر محور مشاغل و هم بورسهای کار. که جنبشهای کارگری در محل به شمار می رفتند - هر دو را در برمی گیرد.

این جنبش سندیکایی به طور عمده تحت رهبری یک نظریه خاص سوسیالیستی و تاکتیکیهای ویژه آن قرار داشته که سنتا آن را تئوری سندیکالیسم، یا بهتر است بگوییم سندیکالیسم انقلابی، نام داده اند و کلمه سندیکالیسم به مفهوم فرانسوی آن، اصلاً به کل جنبش سندیکایی اطلاق می شود. البته در اینجا نیز یک خط مشی رفرمیستی نیز وجود دارد که پایین تر بدان اشاره خواهد رفت.

نظریه سندیکالیسم انقلابی و الگوی جنبش سندیکایی مربوط به آن، در دهه نخست قرن بیستم به اوج خود رسید، ولیکن چون در طول جنگ [جهانی اول] رهبران آن از سیاست موافق جنگ طرفداری نمودند و به «اتحاد مقدس» پیوستند، وجهه این نظریه نیز به سرعت سیر نزولی پیدا کرد. البته اینها عقیده داشتند که فقط در مبارزه و مقابله با میلیتاریسم آلمان می توانند به افکار و آرمانهای ضد نظامیگری خود وفادار بمانند. پس از پایان جنگ، سندیکالیسم دیگر موفق نشد در خود کشور فرانسه آن اهمیت و مرتبه رهبری کننده سابق را باز یابد و به طور عمده در بیرون از مرزهای فرانسه رشد و گسترش یافت. علتش این بود که پا به پای رشد یک طبقه پروولتاریای صنعت بزرگ، در فرانسه نیز جهت گیری سیاسی انترناسیونال مارکسیستی و روشهای سندیکایی IGB به کرسی نشسته بود. منتها باید در نظر داشت که تعلیمات انقلابی که توده های وسیع کارگری به واسطه سندیکالیسم رادیکال پیدا کرده بودند هرگز از خاطرشان محو نشده است. و همین امر باعث شده که افکار رفرمیستی هیچ گاه آن طور که در آلمان و تا حدودی نیز در اتریش رایج گردیده، نتواند بر توده های کارگری فرانسوی مؤثر واقع شود.

ادامه دارد

فراکسیون ارتش سرخ (بادرماینهوف) خود را منحل کرد.

چرا نقطه پایان می نهیم

خود یافتند. مبارزه مسلحانه در بسیاری از نقاط دنیا، امید به رهایی بود. در آلمان فدرال نیز دهها هزار نفر با نبرد گروه‌هایی مانند ۲ ژوئیه، سلولهای سرخ، فاس و بعدها رزای سرخ همبسته بودند. فاس حاصل بحثهای دهها هزار نفر بود که در آلمان در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد به مبارزه مسلحانه به مثابه راه رهایی پرداخته بودند.

فاس به نبرد علیه حکومتی برخاست که پس از آزاد سازی از چنگ فاشیسم نازی، از گذشته ناسیونال سوسیالیستی خود کنده نشده بود. مبارزه مسلحانه، شورش علیه شکل اتوریتر جامعه، علیه منفرد ساختن و رقابت بود. این شورش برای یک واقعیت اجتماعی و فرهنگی دگرگونه بود. با وجود تلاشهای رهائی بخش جهانی، زمان یک نبرد تعیین کننده که به اصطلاح «مشروعیت طبیعی» سیستم را به رسمیت نشناسد و غلبه بر آن را مجدانه بطلبد، فرا رسیده بود.

۱۹۷۷-۱۹۷۵

با اشغال سفارت آلمان در استکهلم در سال ۱۹۷۵ مرحله ای آغاز گردید که طی آن فاس تمام تلاش خود را برای آزادسازی اسرای خود از زندانها به کار گرفت. در پی آن تهاجم ۱۹۷۷ آغاز گردید که در خلال آن «شلایر» (رئیس اتحادیه کارفرمایان آلمان - مترجم) ربوده شد. فاس قدرت خود را به نمایش گذاشت. یک تلاش رادیکال و تعیین کننده برای تثبیت چپ انقلابی در برابر قدرت حاکم شروع شد و حکومت دقیقاً قصد مانع شدن از این امر را داشت. چاشنی انفجاری - گسترش این برخورد - اما از پیش زمینه های تاریخ آلمان سرچشمه می گرفت یعنی از تسلسل حکومت جانشین نازی که فاس بدان یورش برد.

«شلایر» که در خلال حکومت رژیم نازی عضو اس اس بود، همانند بسیاری از نازیهای دیگر در لایه های مختلف اجتماعی از جمله در پستهای دولتی، دستگاه قضایی، پلیس، ارتش، رسانه ها و هیأت رئیسه کنسرتها، دوباره به مقام و منصب رسیده بود... اجبار مطلق به تایید همه تصمیمات «ستاد حل بحران» (متشکل از اعضای دولت، رهبران احزاب دموکرات مسیحی، سوسیال مسیحی، مقامات امنیتی و پلیسی که برای مقابله با فاس در خلال ربودن «شلایر» تشکیل شده بود (مترجم) و پیگرد هرگونه نظر انتقادی و نیز تلاش برای نابود ساختن مخالفین سیاسی، همان مدهای ارتجاعی بودند که نازیها به کار می بستند.

عملیات تهاجم ۱۹۷۷ آشکار ساختن نقیصاتی در جامعه وجود دارد که تحت هیچ شرایطی قابل کنترل نیست و تحت قیومیت سیستم در نمی آید. پس از خشکاندن مقاومت توسط نازیها و جنبش ۱۹۶۸، با عملیات گروههای چریک شهری، یک لحظه غیر قابل آدابته مبارزه طبقاتی به آلمان غربی پسا فاشیستی بازگشت. ربودن «شلایر» این زاویه از نبرد را به طور قطعی تیزتر کرد. پاسخ حکومت - بر خلاف آنچه که امروز اغلب گفته می شود - به هیچ عنوان شتابزده نبود. دستگاه با سرکوب کلیه نظراتی که از اقداماتش در وضعیت فوق العاده، به طور تام و تمام حمایت نمی کردند واکنش نشان داد. حکومت خواهان تابینت کلیه رسانه ها از خط مشی «ستاد حل بحران» شد، فرمانی که بخش بزرگی از آنها بدان داوطلبانه گردن نهادند. کسانی که زیر بار چنین دستوری نرفتند با تهدید برخورد و درگیری با حکومت مواجه بودند. روشنفکرانی که همه می دانستند هواداران فاس نیستند اما با وضعیت

منبع: تاتس چاپ آلمان ۲۲ آوریل ۱۹۹۸
مترجم: بابک

توضیح: «فراکسیون ارتش سرخ» که به نام «گروه بادر-ماینهوف» نیز مشهور است، ماه گذشته طی بیانیه ای که به خبرگزاریها ارسال نمود، پس از ۲۸ سال مبارزه مسلحانه علیه حکومت آلمان، انحلال خود را اعلام داشت. متنی که در زیر می خوانید خلاصه ای از بیانیه گروه مزبور به همین مناسبت می باشد.

نزدیک به ۲۸ سال پیش، در ۱۴ مه ۱۹۷۰ با یک عملیات رهائی بخش «فراکسیون ارتش سرخ» (توضیح مترجم) از این پس فاس) بنیان نهاده شد، اکنون ما بر این پروژه نقطه پایان می نهیم. چریک شهری در قالب فاس اکنون به تاریخ تعلق دارد.

ما، یعنی همه کسانی که تا به آخر در فاس سازماندهی شده بودند، این گام را مشترکاً برمی داریم. از این لحظه ما و تمام افرادی که در این رابطه قرار داشتند اعضای سابق فاس محسوب می شویم.

ما به تاریخ خود وفاداریم. فاس تلاش انقلابی یک اقلیت - برخلاف گرایش این جامعه - برای ادای سهم خود در جهت تغییرات بنیادی در روابط سرمایه داری بود. ما از تعلق خود به بخشی از این تلاش خرسندیم.

به پایان بردن این پروژه نشان می دهد که در این راه نمی توانستیم موفق باشیم. اما این به معنای عدم مشروعیت و ضرورت شورش نیست. فاس تصمیم ما برای ایستادن در کنار کسانی بود که در سراسر جهان علیه سلطه و برای رهایی مبارزه می کنند. برای ما این تصمیم درست بود.

مجموعاً صدها سال حکم زندان علیه اسرای فاس و همچنین کلیه تلاشهایی که برای درهم کوبیدن ما صورت گرفت، نتوانستند جنگ چریکی را از میان ببرند. درگیری با قدرت حاکم خواست خود ما بود. ما با آگاهی فاس را بنیان نهادیم و امروز با آگاهی آن را به تاریخ می سپاریم.

در نظر به حاصل کار، به ما انتقاد وارد است اما فاس و نیز مجموع چپ تا به کنون، چیزی جز یک مرحله گذار در مسیر رهایی نیست.

پس از فاشیسم و جنگ، فاس پدیده نوینی را به جامعه عرضه کرد: لحظه گسست از سیستم و ظهور تاریخی دشمنی با شرایطی که تحت آن انسانها ساختاراً به اسارت کشیده شده و استثمار می شوند و جامعه ای پدید آورده که در آن انسانها به ستیز با خود برخاسته اند. نبرد علیه شکاف اجتماعی که مهر دشمنی ما را بر پیشانی دارد، پیش شرط یک رهایی واقعا اجتماعی شده را با خود به همراه داشت یعنی رهایی از تضاد میان یک سیستم که در آن سود موضوع و انسان عامل است و آزروی یک زندگی بدون دروغ و نیرنگ برای این جامعه ای از مفهوم تهی شده. کسانی که از تنظیم کردن، لگد کردن و لگدمال شدنن کار به استخوانشان رسیده بود از نفی به تهاجم به رها ساختن گذر نمودند.

فاس از امید به رهایی نشأت گرفت.

به مدد شهادتی که از چریکهای جنوب تا کشورهای ژرمنند شمال تراویده می شد، فاس شکل گرفت تا از همبستگی با جنبشهای رهائی بخش، یک نبرد مشترک به وجود آید. میلیونها نفر در نبرد و مقاومت و رهایی در چهار گوشه جهان، بختی برای

برقرار شده اضطراری مخالفند با تهاجم و محدودیت روبرو شدند.

اعضای «ستاد حل بحران» که برخی از آنها سابقه خدمت در ارتش هیتلری هم داشتند برای جلوگیری یا نابودی نبرد ضد سرمایه داری و ضد فاشیستی به همان شیوه نازیها - هر چند با بربریتی در ابعاد کوچکتر - متوسل شدند. در فاشیسم هیتلری نیز مانند ۱۹۷۷، هدف سیاست دولتی گذاشتن کمترین فضا میان سرپرستی خاضعانه به حکومت در شرایط اضطراری از یک سو و سرکوب از سوی دیگر بود. پس از آن که به تدریج روشن شد که حکومت «شلایر» را به حال خود رها خواهد کرد، با موافقت فاس برای ربودن یک هواپیمای مسافربری در متن عملیات تهاجمی خود، عملیاتی انجام شد که در بازتاب بیرونی تنها می توانست این گونه درک شود که گویا فاس دیگر قادر به تمیز دادن بالا و پایین این جامعه نیست. با این حرکت دیگر بعد انقلاب اجتماعی در تلاش عادلانه برای آزادی اسرا از شکنجه، قابل شناسایی نبود. گسست از سیستم و رد شرایط حاکم در جامعه - که شرط هر جنبش انقلابی محسوب می شود - به گسست از جامعه تبدیل شده بود.

از دهه هفتاد به سالهای دهه هشتاد

فاس همه توان خود را به کار گرفته و یک شکست بزرگ را متحمل شده بود. در پروسه نبرد تا اواخر دهه هفتاد آشکار گردید که از اعتلای ۶۸ تنها فاس و اندکی دیگر باقی مانده اند. بسیاری از فعالین ۶۸ کنار کشیده و از شانس خود برای کسب جاه و مقام در چارچوب سیستم بهره می جستند.

فاس به مثابه بخشی از نبرد رهائی بخش جنبشهای جهانی ضد امپریالیستی در آلمان فدرال شناخته شده بود. ۱۹۷۷ نشان داد که فاس نه از نظر سیاسی و نه نظامی هنوز توان تعیین شرایط را حتی پس از واکنش ایجاد شده - جنگ داخلی - ندارد.

بهره گیری از شرایط تاریخی اوایل دهه هفتاد و گشودن یک برگ جدید و در کشورهای متروپول ناشناخته در برخورد میان امپریالیسم و رهایی، درست و به حق بود. تجارب شکست ۱۹۷۷ مرزهای برداشت کهنه فاس از چریک شهری را نشان داد. بنابراین تنها می توانست یک طرح رهائی بخش جدید مطرح باشد. طرح جبهه ای دهه هشتاد، تلاشی در جهت دستیابی بدین امر بود. فاس قصد ایجاد رابطه و زیربنای جدید برای نبرد مشترک بخشهای رادیکال جنبشهای مقاومتی که در پایان دهه هفتاد شکل گرفته بودند را داشت. اما طرح جبهه در مبانی اصلی خود از محدوده طرح قدیمی دهه هفتاد فراتر نرفت. عملیات مسلحانه کماکان جوهر اصلی و تعیین کننده مجموع پروسه انقلابی رهائی بخش را تشکیل می داد.

جبهه ضد امپریالیستی دهه هشتاد

در اوائل دهه هشتاد مبارزات بسیاری علیه اقدامات ضد انسانی سیستم جریان یافت که همزمان بیان جستجوی اشکال آزاد زندگی نیز بود، یک اعتلای اجتماعی که در پی واقعیت اجتماعی متفاوتی بود. هزاران نفر از جنبشهای گوناگون در این دهه، علیه آن چیزی به خیابان ریختند که فاس نیز از دهه هفتاد قصد تهاجم بدانها را داشت: میلیتاریزه شدن سیاست کشورهای عضو ناتو که وظیفه تامین امکان جنگ، یک و بقیه در صفحه ۸

چرا نقطه پایان می نهمیم

بقیه از صفحه ۷

نیم، - علیه اتحاد شوروی و همزمان مداخله نظامی علیه جنبشهای رهایی بخش و انقلابیاتی مانند نیکاراگوئه که گامی به سوی رهایی از دیکتاتوری غرب برداشته بودند - را به عهده داشت. فاس معتقد بود که در این مبارزه تنها نخواهد ماند. طرح فاس بر پایه امید به شرکت بخشهای رادیکال جنبشهای مختلف در جبهه استوار شده بود. اما در طرح مزبور به این واقعیت که در موقعیت اجتماعی کنونی تنها تعداد معدودی به نتیجه دار بودن نبرد رهایی بخش در سطح مبارزه مسلحانه باور دارند، نپرداخته بود. نبرد رهایی بخش که نقطه مرکزی آن مبارزه مسلحانه است تنها زمانی مؤثر خواهد افتاد که نیروهای اجتماعی برای پذیرش آن آماده باشند، زمانی که امکان گسترش وجود داشته باشد حتی اگر این امر تنها به بخش رادیکال جنبش محدود شود.

اما حتی کسانی که با فاس همبسته بودند - که انگشت شمار هم نبودند - بر اساس این فرضیه به نبرد جذب نشدند. جنگ چریکی به گسترش به سطح نوینی از مبارزه نیاز دارد. ما هرگز نتوانستیم به این امر حیاتی دست یابیم.

برداشت فاس از عملیات مسلحانه که آن را در مرکز مبارزه قرار می داد، پروسه های سیاسی و جانشین - فرهنگی خارج از مبارزه نظامی - سیاسی را دست کم می گرفت. غلبه بر این خط استراتژیک که در ساختار اصلی خود از طرح دهه هفتاد فراتر نمی رفت، می توانست پیش شرط یک طرح انقلابی نو باشد. جبهه نمی توانست آن طرح نوین رهایی بخش باشد که به جدایی میان جنبش و چریکی خاتمه می دهد.

فاس در دهه هشتاد گمان می کرد که نقطه انقلاب اجتماعی در تهاجم به ساختارهای مرکزی قدرت امپریالیسم شکل می گیرد. با این تفکر، سیاست به گونه ای فزاینده مجرد می شد. این امر به جداسازی دو پدیده مشترک یعنی انقلاب ضد امپریالیستی و انقلاب اجتماعی راه برد. مبادی انقلاب اجتماعی از ثنوری و پراتیک فاس ناپدید شدند، خط منحصر ضد امپریالیستی جبهه ضد امپریالیستی، نتیجه این پروسه بود. در رابطه با مسائل اجتماعی، فاس قابل شناسایی نبوده است و این خطایی پایه ای محسوب می شود.

احتمال هرگونه حرکات اجتماعی و سیاسی به مثابه تهاجم ضد امپریالیستی به «مجموع سیستم»، نه فقط به شکل گرفتن پروسه وحدت کمکی نکرد بلکه موجب پدید آمدن جدایی صوری نیز شد، امری که به مبهم ماندن چهره فاس در رابطه با مسائل مشخص و محتوای نبرد راه برد.

تأثیر حرکات فاس در جامعه محدود باقی ماند زیرا ایده حرکت به جلو از طریق ایجاد آگاهی اجتماعی و بدین ترتیب قطع رابطه میان حکومت و جامعه - یک فاکتور مرکزی در هر پروسه انقلابی - به تدریج تضعیف گردید. به جای آن فاس تلاش نمود با تیز کردن لبه تهاجم، قشر رهبری حکومت را متلاشی کند. تقدم به عوامل نظامی منتقل گردید. ارزش گذاری مذکور در تمام دهه هشتاد به اعتبار خود باقی ماند و نبرد ما را شکل و جهت بخشید.

ما، که اکثراً بعدها به فاس پیوستیم

با این امید به اینجا آمدیم که نبردمان را در شرایط متحول شده پس از دگرگونیهای جهانی، به شکل نوینی پی بگیریم، ما در جستجوی دگرگونی در نبرد رهایی بخش بودیم، در جستجوی راه جدیدی که در آن بتوان با بقیه همراه شد، کسانی که در آنها چیزهایی را بازیافته بودیم، آنهایی که پیش از ما پا در راه نبرد

گذاشته، جان سپرده یا در زندانها بودند، نبرد زیرزمینی جذبه فوق العاده ای برای ما داشت. ما می خواستیم حصارهای فردی مان را بشکنیم و از آن چه که ما را در سیستم محبوس می کند رها گردیم.

نبرد مسلحانه برای ما یگانه امکان و ضرورت پروسه رهایی بخش نبود. با این وجود قصد داشتیم با توجه به بحران چپ در سراسر جهان، چریک شهری را به مثابه یک امکان و مبارزه مخفی را به عنوان قلمرو پروسه رهایی بخش تکامل ببخشیم. چریک شهری نیز می بایست خود را دگرگون می ساخت.

امید ما یک ارتباط جدید میان چریکیا و دیگر نقاط مقاومت در جامعه بود. برای نیل بدین مقصود در تلاش پی ریزی طرح جدیدی بودیم که در آن نبرد بخشهای مختلف و مبارزه چریکی متحداً شکل بگیرند.

برای ما مهم بود که پس از فروپاشی جمهوری دموکراتیک آلمان نبردمان را در یک شرایط اجتماعی شکل گرفته جدید، جاری سازیم.

ما می خواستیم گامهایمان را با کسانی هماهنگ سازیم که رویاهاشان را با پایان گرفتن جمهوری دموکراتیک آلمان و تحت قیومیت آلمان غربی قرار گرفتن آن از دست داده بودند به این دلیل که دریافتند که سوسیالیسم واقعا موجود نتوانست رهایی واقعی را به وجود بیاورد و نیز با آنهایی که در گذشته گاه در اپوزیسیون قرار داشتند و رویای جامعه ای فرای سوسیالیسم واقعا موجود و سرمایه داری را در سر می پروراندند.

اکثر کسانی که در آلمان شرقی زندگی می کردند و در سال ۱۹۸۹ خواهان الحاق به آلمان غربی شده بودند، در آن زمان شرایط بسته ی اجتماعی جدید که خود در پدید آمدنش سهیم بودند و بازپس گیری گسترده تابیین اجتماعی را هنوز حدس نمی زدند. ما می خواستیم در این شرایط تاریخی و برای همه مبهم اجتماعی، میان کسانی که در نبرد برای رهایی با حکومت آلمان غربی قرار داشتند و آنهایی که در آلمان شرقی سابق از تحولات نژادپرستانه و در مجموع ارتجاعی ناخشنود بودند، یک سر فصل مشترک برقرار سازیم. ما می خواستیم میدان را به نامیدی و راست واگذار نکنیم.

بعدها دریافتیم که در مواجه با ابعاد دگرگونی تنها یک طرح رهایی بخش بین المللی بر پایه واقعیت جدید در غرب و شرق می تواند کارساز باشد. فاس تنها با ریشه در تاریخ مقاومت آلمان غربی سابق نمی توانست چنین پیش شرطی را تامین کند.

تلاش برای مشارکت دادن جدید فاس در تحولات دهه نود، یک اقدام غیر واقع بینانه بود.

ما در پی انتقال طرحهای شکل گرفته از جنبش ۱۹۶۸ به طرح انقلاب اجتماعی و بین المللی دهه نود بودیم. این زمانی بود که نو را جستجو می کردیم اما محصور در دهکدههای سالهای گذشته، برای عبور از فراز کهنه، به اندازه کافی رادیکال نبودیم. به بدین گونه اشتباهی را مرتکب شدیم که همه مان در سال ۱۹۷۷ کرده بودیم: ما در تعیین مدت استفاده و ثبات طرحمان برای نبرد دچار مبالغه شدیم. اما در صورت مبهم بودن چگونگی پیشبرد محسوس پروسه انقلاب توسط مبارزه مسلحانه و تأثیر آن در تقویت نبرد رهایی بخش، خطر بی اعتبار نمودن این مشی وجود دارد، برخورد مسئولانه با این مسئله بسیار مهم است زیرا در غیر این صورت مبارزه مسلحانه به گونه درازمدت، حتی در شرایطی متفاوت که دوباره قابل استفاده است، زیر سؤال خواهد رفت.

بحرانی که چپ در دهه هشتاد در آن به سر می برد و آن را به مرز انحلال کشانده بود، تلاش ما در جهت وارد نمودن فاس در یک طرح جدید را به یک امر غیر واقع بینانه تبدیل نمود. ما تاخیر داشتیم از جمله

در رابطه با انتقال ایده های فاس پس از یک دوره به تعمق نشست. هدف از انتقاد و انتقاد از خود نه پایان دادن به چیزی که تکامل بخشیدن آن است. پایان فاس در نهایت نتیجه یک پروسه (خود) انتقادی و تعمق نیست بلکه یک ضرورت است زیرا انگاشت ما دارای محتوایی نیست که از آن پدیده نوینی به وجود آید.

پس از شکست ۱۹۹۳ دریافتیم که این بار دیگر نمی توانیم همانند محدودیت یافتن نبرد در سال ۱۹۹۲، به حرکت خود ادامه دهیم. ما مطمئن بودیم که هدف را به درستی انتخاب اما خطاهای تاکتیکی جدی مرتکب شده ایم. ما می خواستیم با آنهایی که هنوز در زندان بودند به تبادل نظر بپردازیم و مشترکا پا به مرحله نوینی بگذاریم. اما در پایان، با انشعاب بخشی از زندانیان که ما را به عنوان دشمن معرفی کردند، مشخص شد که شروط شکل گیری فاس - همبستگی، نبرد و جمع گرایی - به کلی بی رنگ شده اند.

پروسه رهایی فردی

برای ما مهم ولی با این وجود مرتباً با ایستایی روبرو بوده است. ما خواهان زندگی جمعی و غلبه مشترک بر هر نوع از خودبیگانگی بودیم. اما تضاد میان جنگ و رهایی اغلب توسط ما به عمد نادیده گرفته یا توجیه می شد. یک جنگ انقلابی نیز مولد از خودبیگانگی و ساختارهای اتوریتر است، امری که در تناقض با رهایی قرار دارد. برخورد به این پدیده برای ممانعت از تبدیل آن به یک ساختار جا افتاده، تنها زمانی ممکن است که آگاهی پیرامون آن وجود داشته باشد. در غیر این صورت ساختارهای خودمدار جدید و خشک مغزی چه در سیاست چه در روابط، به امور بدیهی تبدیل می شوند. این امر به ویژه خود را در تغییر مداوم سلسله مراتب جبهه ده هشتاد و تمایلات خودمدارانه در انشعاب ۱۹۹۳ به نمایش می گذارد، پدیده مزبور را می توان در بازگشت به تحلیل و تفکر بورژوازی نیز مشاهده کرد. چیزی که فاس را بدانجا کشاند که بسیاری از کسانی که در صفوف آن می جنگیدند، اکنون دیگر قادر به دیدن حقانیت مجموع جنبش نیستند.

عدم ایجاد یک سازمان سیاسی - اجتماعی در کنار مبارزه نظامی و زیر زمینی یک خطای استراتژیک بود

در هیچ یک از فازهای تاریخ ما هیچ سازماندهی سیاسی از مجرای مبارزه سیاسی - نظامی صورت نپذیرفته است. انگاشت فاس تنها مبارزه مسلحانه با اصل مرکزی بودن تهاجم سیاسی - نظامی را می شناخت.

در بیابانه اعلام موجودیت فاس تا اواسط دهه هفتاد، این مسئله مهم هنوز حل نشده بود و البته غیر از این نیز نمی توانست باشد. در کشورهای متروپول و آلمان غربی هیچ تجربه ای پیرامون چریک شهری وجود نداشت، کشف و ایجاد مسائل و به آزمایش درست و خطا گذاشتن آنها، ضروری بود. با این وجود یک خط غالب در رابطه با پرسش این که آیا امر رهایی توسط یک سازمان زیرزمینی به منظور مبارزه مسلحانه تحقق می پذیرد یا سازماندهی مبارزه چریکی می بایست همراه با ایجاد ساختارهای سیاسی که از تشکلهای هوادار نشأت می گیرند، باشد وجود داشت. رفتاری زندانی ما در سال ۱۹۷۶ در این باره چنین نوشتند که مبارزه مسلحانه زیرزمینی تنها امکان فعالیت عملی - سیاسی در شرایط حاکمیت امپریالیسم است.

انگاشت ۱۹۸۳ نیز با وجود تناقضات و در عین این که تلاشی در جهت پیدا کردن سرفصلهای سیاسی مشترک با دیگران بود، بر این تصور غلط پای فشرده. زیرا این انگاشت نیز از اصل مرکزی بودن مبارزه

بقیه در صفحه ۹

چرا نقطه پایان می نهم

بقیه از صفحه ۸

مسلحانه در کشورهای متروپل کنده نشده بود. فعالیتهای سیاسی جنبه اغلب به توضیح تهاجم در میان گروهها و سازمانهای چپ رادیکال محدود می شد. عدم سازماندهی سیاسی در خلال پیش از بیست سال، در هر دوره یک پروسه در مجموع ضعیف سیاسی بقیه در صفحه

را به دنبال داشت. ارزیابی مبالغه آمیز از عملیات سیاسی - نظامی طی دو دهه اخیر در کشورهای متروپل پیش شرط چنین انگاشتی بوده است.

فاس استراتژی مبارزه مسلحانه را در فازهای مختلف به گونه های متفاوت پی گرفت و هیچ گاه در موقعیتی نبود که عملیات مسلحانه را در جایگاه اصلی خود یعنی به مثابه امکان تاکتیکی یک استراتژی فراگیر رهایی بخش، قرار دهد. این ضعف منجر بدان گردید که سازمان ما در انتهای یک دوره بیست ساله دیگر قابل دگرگونسازی نبود. پیش شرطهای لازم برای قراردادن نقطه ثقل مبارزه بر پهنه های سیاسی - آن گونه که ما در سال ۱۹۹۲ می خواستیم - وجود نداشتند. اما این امر نیز در نهایت محصول یک خطای بنیادی و استراتژیک بود.

عدم سازماندهی سیاسی - اجتماعی یک اشتباه تعیین کننده از سوی فاس بود. این تنها دلیل عدم موفقیت فاس در پی ریزی یک طرح رهایی بخش نیرومندتر و فقدان پیش شرطهای لازم برای ایجاد یک جنبش خواهان و رزمنده برای رهایی به منظور نهادن تأثیر قوی تر بر تحولات جامعه نیست اما یک دلیل مهم است. اشتباه چنین انگاشتهایی که فاس آن را در تمام طول دوران حیاتش به دنبال می کشید، نشان می دهد که استراتژی فاس در پروسه های رهایی بخش آینده دیگر اعتباری نخواهد داشت.

فاس همواره با نوع آگاهی بخش مهمی از این جامعه در تضاد قرار داشت. این امر یک عامل ضروری در پروسه رهایی بخش است زیرا نه فقط روابط اجتماعی خصلت ارتجاعی دارند بلکه این روابط در انسانها نیز تأثیرات ارتجاعی خود را به صورت فرونشاندن مکرر تواناییهای رهایی بخش خود به جای می گذارد. بی تردید برخورد و مبارزه قاطعانه علیه نژادپرستی و اشکال دیگر سرکوب، حیاتی به شمار می روند. اما طرحهای رهایی آینده می بایست در پهنه کاوش کلید برای آگاهی محصور در ارتجاع و برانگیختن احساس نیاز به برابری حقوق و رهایی نیز خود را به بوته آزمایش بگذارند.

واقمیت حاکم بر جهان کنونی نشان می دهد، بهتر این بود که خیزشهای جهانی که فاس نیز در مهد آن پرورش یافت، به ثمر می رسید.

خیزشهای جهان گستر که فاس نیز از آن برآمد، به سر منزل مقصود نرسید و این بدان معناست که تا کنون چرخشی در تحولات ویرانگر و ناعادلانه نتوانسته به وجود بیاید. دشوارتر از هر اشتباهی که ما کرده این است که هنوز یک پاسخ کافی به این تحولات را نمی بینیم. فاس از خیزشهای دهه ای ریشه گرفت که اگر چه مسیر دقیق تحولات در سیستم را نمی توانست پیشگویی کند اما تهدیدهایی که از آن ناشی می شد را می توانست حدس بزند. ما می دانستیم که این سیستم در سطح جهانی همواره به انسانهای کمتری امکان زندگی ای که شایسته شان باشد می دهد. و ما می دانستیم که این سیستم در تلاش دسترسی و کنترل مطلق انسانهاست تا آنها خود به زیر یوغ ارزشهای سیستم

رفته و آنها را به بخشی از وجودشان تبدیل کنند. رادیکالیسم ما از این فرضیه برخاست. در این سیستم ما چیزی برای از دست دادن نداشتیم.

مبارزه ما - قهری که توسط آن به نبرد با روابط موجود برخاستیم - یک زاویه دشوار، یک سمت ثقیل دارد. مبارزه رهایی بخش نیز سایه هایی دارد. مورد تهاجم قراردادن انسانها در موضعی که در خدمت سیستم قرار گرفته اند، برای تمام انقلابیان جهان در تضاد با تفکر، احساس و تصورشان از رهایی قرار دارد. حتی زمانی که در یک فاز معین این امر ضروری به نظر می رسد زیرا کسانی وجود دارند که خواهان بی عدالتی و سرکوب هستند و از قدرتی که خود یا دیگران برخوردارند دفاع می کنند. انقلابیان مشتاق دنیایی هستند که در آن هیچ کس از حق تعیین این که چه کسی زنده بماند و چه کسی نه، برخوردار نباشد. با این وجود برانگیختگی ناشی از اعمال قهر توسط ما، مایه های غیر منطقی نیز دارد. زیرا ترور واقعی در وضعیت عادی سیستم اقتصادی نهفته است.

فاس هنوز پاسخی برای رهایی نیست اما شاید یک وجه از آن

با وجود این که هنوز سؤالیهای بسیاری بی پاسخ مانده اند، ما مطمئن هستیم که از ایده رهایی آینده تنها زمانی پایه های شرایط آزاد ریخته می شود که عملاً آن تنوعی که روابط می بایست پیرامون آن شکل بگیرند را ایده مزبور با خود حمل کند. «خط درست» که ویژگیهای زندگی را به دلیل مؤثر به نظر نرسیدنشان از مد نظر دور می دارد همان گونه غیر قابل استفاده است که کاوش سوزنه خاص انقلابی.

طرح رهایی آینده، بسیاری تم ها، جوانب و درونمایه ها را می شناسد، امری که به مطابق میل بودن یا نبودن آنها بستگی ندارد. ما به دیدگاه نوینی نیاز داریم که در آن افراد یا گروهها با گرایشهای عمیقاً متفاوت، موضوع کار محسوب شده و آنها را در عین تفاوت به گرد هم جمع آورد. از این جهت طرح رهایی بخش آینده را نمی توان در هیچ کدام از انگاشتهای کهنه چپ آلمان از ۱۹۶۸، چه در فاس و چه در دیگران پیدا کرد.

شادمانی به خاطر طرح یک حرکت غیر خودمدار، فراگیر و در عین حال سازماندهی شده، بکر و پیش از همه به ندرت مورد آزمایش قرار گرفته، در برابر ما قرار دارد.

ما مشاهده میکنیم در این بخش از جهان نیز کسانی وجود دارند که در تلاش جستجوی راهی برای خروج از بن بست هستند. آنهایی نیز که در دور افتاده ترین نقاط این کشور - مکانهایی که در آنجا هژمونی فرهنگی راست فاشیستی چیز نادری به شمار نمی آید - شهادت حرکت مشترک علیه نژادپرستی و نئونازیسم و دفاع از خود و دیگران و مبارزه را دارند، به ما امید می بخشند.

برای یافتن راهی برای خروج از بن بست، ابتدا درک این که در موقعیتی به سر می بریم چه ضروریست. در این رابطه کنده شدن از چیزی که به طور نظری می شود بدان ادامه داد، کاملاً درست است. تصمیم ما برای نقطه پایان نهادن بر چیزی، تاکیدی بر جستجوی پاسخها از سوی ماست. ما آگاهی که این جستجو ما را با بسیاری دیگر در سراسر جهان پیوند می دهد. تا هنگامی که تمامی تجارب یک تصویر واقع گرایانه از تاریخ به دست بدهند، بحثهای بسیاری صورت خواهد گرفت. ما می خواهیم بخشی از رهایی مشترک باشیم. ما می خواهیم پروسه حرکت خود را قابل شناسایی مجدد سازیم و از سایرین بیاموزیم. این امر را نیز تئوری

پیشاهنگان، کسانی که نبرد را به جلو می برند، مردود می شمارد. با وجود این که «تئوری پیشاهنگ» سانهاست که در درک ما از مبارزه نقشی ایفا نمی کرده است. با این وجود انگاشت فاس جدایی قطعی از آن را ممکن نمی ساخت. به این دلیل نیز می توانیم از فاس جدا شویم.

چریکهای شهری جنگی را که کشورهای امپریالیستی خارج از مراکز قدرت پیش می بردند، به قلب این هیولاها بازگشت دادند

با وجود همه آن چه که ما می بایست بهتر انجام می دادیم، ایستادن در مقابل شرایط حاکم در آلمان فدرال و تلاش برای سد کردن راه تداوم تاریخ آلمان با مقاومت، در کنه خود درست بوده است. ما می خواستیم راهی برای مبارزه انقلابی در کشورهای متروپل بکشاییم.

فاس در قلمروی به نبرد پرداخت و بیش از سه دهه به تکامل آن کوشید که از نظر تاریخی با مقاومت اندک و عدم وجود یک جنبش علیه فاشیسم و نیز توده مطیع در برابر فاشیسم و بربریت متمایز می شد.

رهایی از چنگ فاشیسم برخلاف کشورهای دیگر می بایست توسط خارج صورت بگیرد. یک گسست خود خواسته «از پایین» از فاشیسم در اینجا وجود نداشت. در این سرزمین کسانی که علیه فاشیسم به پاخواستند، نادر بودند، کسانی که در مسیر انسانیت گام نهادند بسیار اندک بودند. آنها که در جنبه های گوناگون مقاومت، یهودی، کمونیستی و ضد فاشیستی و هر جنبه دیگر، به نبرد برخاستند برای ما ارجحند بوده و همیشه خواهند بود. آنها نادر نقاط روشن در تاریخ این کشور از زمانی که فاشیسم ۱۹۳۳ آغاز به کشتن هر چیز انسانی در این جامعه کرد، بودند.

برخلاف آنها، گرایش این جامعه اکثراً به سوی پذیرش آنچه که قدرتمندان گفته اند، بوده است؛ قدرت مشروعیت را تعیین می کند. در نابودی انسانیت این جامعه که پیش شرطی برای کشتار قومی نازیها بود، بی تفاوتی در برابر سرنوشت بقیه تا کنون یک ویژگی اصلی باقی مانده است. فاس پس از فاشیسم - نازی از این سنت آلمانی نیز بیزاری جست و از هر گونه همدردی با آن کناره گرفت. فاس از جنبش علیه آنها نشأت گرفت. فاس نه تنها این تداوم ملی و اجتماعی را رد کرد بلکه در جایگاه این سلب، یک پیکار انترناسیونالیستی نشانده که رویکرد آن حکومت آلمان، روابط سلطه گرایانه در آلمان فدرال و نیز ساختارهای نظامی متحدین ناتوی آن را طرد و مورد تهاجم قرار می داد.

این مجموعه که ایالات متحده نیروی محرک و رهبر بی تردید آن محسوب می شد، در تلاش در هم شکستن نظامی و جنگی شورشیهای اجتماعی و جنبشهای رهایی بخش در سراسر جهان بود. چریکهای کشورهای متروپل جنگی را که آنها در خارج از مرکز قدرت پیش می برند به قلب هیولا بازگشت دادند.

ما به روابط قهرآمیز با قهر شورش می پاسخ دادیم

برای ما نگاه به یک تاریخ بی خدشه و بی اشتباه غیر ممکن است. اما ما دست به کوششی زبیم و در این مسیر پا بر بسیاری از قوانین حاکم و مرزهای ذاتی شده جامعه بورژوازی نهادیم. فاس نتوانست راه رهایی را نشان دهد اما بیش از دو دهه سهم خود را در استمرار و حضور کنونی اندیشه رهایی ادا نمود. تا زمانی که به جای آزادی، تساوی حقوق و کرامت، سلطه و سرکوب بقیه در صفحه ۱۲

از کرامات شیخ ما

منوچهر مرعشی (م. پویا)

توضیح نبرد خلق: در این مقاله مواردی که بحث کلی بوده و یا به موضوع مربوط نبوده و نیز موارد تکراری حذف شده است.

در نشریه نبرد خلق شماره ۱۵۶ به تاریخ اول خرداد ۱۳۷۷ در صفحات دیدگاهها مطلبی تحت عنوان «سدها را باید شکست» با امضای فرید فرهان آمده. به دو دلیل این مطلب قابل پاسخگویی است.

اول به دلیل این که نشریه نبرد خلق ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران یعنی سازمانی که سالها قبل در مقابل خطوط و جریانات رفرمیست و سازشکاری همچون حزب توده در آن زمان شکل گرفت و با عملیات قهرمانانه سیاهکل در ۱۹ بهمن ۴۹ راه و رسم مبارزه مسلحانه انقلابی را در عمل پیمود و در تئوری بیان کرد. در واقع می توان گفت تولد «سازمان چریکهای فدایی خلق ایران» با مبارزه مسلحانه علیه دیکتاتوری وابسته پهلوی همراه بود و این همان علت وجودی این سازمان بود. ستاره ای که در شب سیاه اختناق دیکتاتوری سلطنتی در آسمان میهنمان طلوع کرد و در نوع خود یک بن بست شکنی در مسیر مبارزه خلق ایران به شمار می رود. و سازمانی که در طی سالیان دیکتاتوری مذهبی حاکم بر کشورمان یکی از اعضای «شورای ملی مقاومت» بوده و هست. شورایی که به گمان بنده، خط مشی و برنامه کلی آن برای سرنگونی رژیم قرون وسطایی ولایت فقیه بر همه خوانندگان نبرد خلق روشن است. عامترین اصل برای شورا و همکارانش، اعتقاد به سرنگونی تمام عیار رژیم ضد مردمی آخوندها یا تکیه بر مبارزه مسلحانه انقلابی است. اگر هر شکل دیگری هم از مبارزه که قرار است فعال شود و مؤثر واقع شود دقیقاً در همین راستا و با پیوند با همین «مبارزه قهرآمیز برای سرنگونی تمام عیار رژیم» خواهد بود. بگذرید یک بار و برای همیشه این استدلال شیدانه و «عوامفریبانه» را به دور ریخت که گویا نیروهای انقلابی خواستار خشونت و قهر هستند و مبارزه مسلحانه و اعتقاد به آن و پایبندی و عمل به آن نیز ناشی از همین خواست آنها می باشد.

با جرئت می توان گفت نه تنها در تاریخ ایران بلکه در تاریخ بشر از همان ابتدا تاکنون هیچ گاه یک نیروی انقلابی نبوده که ابتدا به ساکن خواستار قهر و خشونت بوده باشد چرا که همیشه نیروی مقابل (در هر مقطعی از تاریخ هر طبقه و یا قشری و یا نظامی که بوده) چون منافع طبقاتی خود را در خطر می دید، ابتدا دست به دروغ و شانتاژ می زده و در هر زمانی با وسیله مناسب خودش، از چهار راهها تا بازار، تا منبر تا رادیو و تلویزیون و مطبوعات... ولی سرانجام چون این کافی نبود، دست به قهر و زور و سرکوب، ترور و قتل و کشتار، زندان می زده و نیروی انقلابی که حرف و اندیشه خود را تبلیغ می کرده و خواستار تغییر روابط و مناسبات بوده، به ناچار در دفاع از اندیشه و خودش دست به مقابله و مقاومت می زده.

دومین دلیل این که دوستان آقای فرید فرهان خود را «فدایی» و «چپ گرای مارکسیست» معرفی کرده: «فرهنگ فدایی» به ما می آموزد که ما به عنوان یک جریان چپ گرای مارکسیست... فرهنگ وحدت را باید با تغییر و تحولات کلی در اسامی و شمارهها به تمامی مردم ایران قبولاند... خود مطلب به نظر من نه حرف

تازه ای دارد و نه حرف جدی. تکرار یکسری بدیهیات و حرفهایی که تاکنون بسیاری از افراد و جریانات از زوایای مختلف مطرح کرده اند.

حرفهایی مثل: «... ولی باید که میهن را نجات داد...» «ایران متعلق به تمامی مردم سیه روز ماست...» «... ما به کمک تمام مردم ایران احتیاج داریم...» «... بعد از ۱۹ سال حکومت جنایتکارانه جمهوری اسلامی اکنون میهن ما ایران تبدیل به یک کشور عقب مانده و بی تمدن و... از این قبیل بدیهیات از جمله این که «وحدت» خوب است و... باز هم در مطلب مذکور هست.

اما چیزی که این مطلب را قابل توجه می کند به اصطلاح «بودار» بودن بعضی از حرفهای که مطرح می کند آن هم همان طور که گفتم در نشریه نبرد خلق و از قلم یک «فدایی» خلق... است.

اگر حضور دهها پلیس مسلح ویژه ضد شورش در مقابل هتل Mamot در شهر ارنج (کالیفرنیا) نبود... حضور صدها تن از هموطنان خشمگین ما علیه شرکت آن نماینده بی مقدار رژیم... ولی این بار فضا فضای دیگری بود. زیرا فشار مبارز و مقاومت فقط بر شانه های ما (نیروهای مقاومت) نبود. در اروپا و آمریکا هموطنان دیگر ما هم بودند. هموطنانی که شورای ملی مقاومت و سازمان ما را دلخواه خود نمی بینند. فرهنگ دموکراسی به ما حکم می کند و فرمان می دهد که آنها را باید پذیرا بود. سدها را باید که بشکنیم...»

اگر بخواهیم بی پرده تر بگویم گویا افراد و یا جریاناتی از هموطنان ما وجود دارند که قصد «مبارزه» با رژیم دیکتاتوری را دارند اما شورا و یا فدائیان سدهایی را با شعارها و برنامه های خود ایجاد کرده اند که برخلاف دموکراسی است و بنابراین مانع مبارزه این هموطنان شده است. اما این دوست ما به همین کلیات و اتهام زدن بسنده می کند و به طور مثال با اسم و رسم مشخص نمی کند که آن افراد و یا جریانات کدامند؟ تاریخ آنها چیست؟ و کجایند؟ و یا آن فرد و یا افراد «کیانند؟» می دانند کلی گویی به ویژه در زمینه مبارزه و افراد و جریانات یک منطق شناخته شده است که در نهایت مسأله ای حل نمی کند.

... در مورد «سدهای مطرح شده هم به همین ترتیب بر ما معلوم نیست که این سدها کدامند و چه کسی و یا نیرویی این سدها را ایجاد کرده؟ شورا؟ فدائیان؟ یا خود این دوست ما فرید فرهان. تا اینجا هم یک کلی گویی و بیشتر یک اتهام بی اساس است. چون حتی در روال عادی قضایی هم ابتدا سند و دلیل ارائه می دهند بعد نتیجه می گیرند. مثلاً آیا اعتقاد به محوری بودن مبارزه مسلحانه و یا خواستار سرنگونی تمام عیار رژیم و یا مرزبندی قاطع با دو دیکتاتوری شاه و شیخ و عواملش که هر دو دشمنان درجه یک دموکراسی و آزادی و غارتگران مردم بوده و هستند و خواهند بود. ولی آنجا که می گویم «بودار» است اینجا است:

«... اگر تاکنون نتوانسته ایم همه را جمع کنیم باید بپذیریم که ایراد از ماست... ۱۸ سال از شروع مبارزه مسلحانه انقلابی می گذرد... فداکارترین فرزندان میهن ما از بین رفته اند (۱؟) ما باید به خود آیینم باید سیاست مذاکره با تمامی نیروهای ضد رژیم و در نهایت آشتی ملی را به کار گرفت... شورا کافی نیست باید فراتر رفت...» «یک اتهام بی اساس دیگر به «ما» که ایراد از «ما» است... چرا؟ براساس کدام پایه و اساس و سند و دلیل؟ در ادامه روشن می شود که نتیجه مبارزه مسلحانه ۱۶ ساله از بین رفتن فداکارترین فرزندان میهن؟! واقعاً که جای تعجب و علامت سؤال دارد. مبارزه مسلحانه و خون پاکترین فرزندان همین مبارزه بود

که رژیم قرون وسطایی آخوندی را چنان بی آینده و بی ثبات کرده که هنوز پس از گذشت ۱۹ سال ناچار برای سر بریدن همین مبارزه مسلحانه از درگاه شیاطین بزرگ التماس کمک و دعا کند. مبارزه مسلحانه ای که زهر آتش بس جنگ ضد خلقی و ضد میهنی را به کام سمبل ارتجاع، خمینی پلید ریخت. «... مبارزه مسلحانه ای که خود را بین خلق و اختاپوس حاکم بر خلق قرار داده تا مانع نابود شدن همه چیز این مردم شود و حتی از همین طریق امکان نفس کشیدن انواع حرکات و مبارزات دیگر را فراهم کرده و سرانجام مبارزه مسلحانه ای که بدون تردید راه خلق را برای یک مبارزه همه جانبه و گسترده باز خواهد کرد و البته این همه خون، رنج، رزم و تلاش بهترین فرزندان خلق را می طلبد و این را رژیم قرون وسطایی پس از ۱۹ سال حاکمیت به اثبات رسانده که هیچ راهی غیر از این نیست. چرا که طی این سالیان تمامی «راه جلهای دیگر» در آزمایشگاه عمل اجتماعی خود را محک زده اند... در دنیای قانون مند و در مسیر تکامل هیچ خونی از بین نمی رود بلکه به موقع به ثمر رسیده و گل می دهد.

اما در مورد... باید سیاست مذاکره با تمامی نیروهای ضد رژیم و در نهایت آشتی ملی را به کار گرفت... دیگر از این بی پرده تر نمی شود گفت. در طیف «نیروهای ضد رژیم» همه با هر ماهیت طبقاتی، سیاسی و اجتماعی جای می گیرند. از نیم پهلوی گرفته که در کنار «شه بانو» در حسرت و فکر تاج و تخت از دست رفته است تا افرادی مثل فروهر و بنی صدر. بقایای حزب توده و اکثریت و آتشی که دکان چند نبش «دموکرات» و «سوسیال دموکرات» و «چپ» باز کرده است و نیز همین شورا و همین فدائیان.

دوست ما قوانین سرسخت مبارزه را و تن دادن به این قوانین و اصول را دست کم گرفته و در جایی می گوید «... کدورتهای گذشته را باید با فداکاری (باز هم معنی فداکاری را فهمیدیم - از من) فراموش کرد...» گویا اگر مقاومت سرسختانه بر سر اصول خود که از جمله سرنگونی قهرآمیز و تمام عیار و مرز قاطع با شاه و شیخ و ایدای هر دو آنها می باشد ایستادگی می کند... دارد مثلاً لاج بازی می کند و یا رهبران این مقاومت با شاه و شیخ و طرفداران آنها.

دوست عزیز اگر داستان به این سادگی بود. اصولاً تاریخ و سرنوشت بشری طوری دیگر رقم می خورد که نقطه های مشترک را پیدا کنند، که این نقطه مشترک می تواند انتخابات آزاد باشد و البته بدون سرنگونی قهرآمیز رژیم توسط مردم مطمئناً هرگز چنین شرایطی ایجاد نخواهد شد... این تناقض گویی و بی ربط گویی نتیجه آن استدلال اولیه است، اگر فرضی انتخابات آزاد منوط به سرنگونی قهرآمیز است و در حال حاضر «مطمئناً» هرگز چنین شرایطی ایجاد نخواهد شد. پس چه ربطی به شرایط فعلی دارد که رژیم بر اساس «ولایت فقیه» حتی مردم را از ابتدایی ترین حقوق خود محروم کرده چه رسد به حق انتخابات آزاد، «نوع حکومت»... و اگر این امر بدون سرنگونی قهرآمیز رژیم... میسر نیست چگونه می توان با همه «مذاکره» کرد... راه گسترش مبارزه و عمق دادن به آن و نشان دادن همه نیروها و امکانات مردمی به میدان مبارزه و راه سرنگونی رژیم ضد انسانی و قرون وسطایی دیکتاتوری مذهبی حاکم بر میهنمان نه کوتاه آمدن از اصول مبارزه بلکه پافشاری و وفاداری هرچه بیشتر به اصول و به کارگیری آنها در عمل است. این که اگر حتی در کوتاه مدت ضرر کمی داشته باشد ولی در نهایت تضمین کننده پیروزی پایدار می باشد. □

از میان نامه های رسیده

با این فرهنگ و با این اندیشه نه

چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم

عنوان فوق شاید برای بسیاری از خوانندگان کتاب فارسی سالهای دور آشنا باشد و شاید هنوز هم درسی در کتاب فارسی با چنین عنوان باقی مانده باشد که در آن دعوت به استفاده کامل از دو حس مهم بینایی و شنوایی شده است.

کتابهای ادبیات فارسی در گذشته شیرین ترین متون را به خوانندگان خود ارائه می دادند و در واقع در کنار کتب دیگر آموزشی علاوه بر این که تاریخچه ادبی و فرهنگی ملی مان را بر حسب توان بازگو می نمود و در حفظ و اشاعه فرهنگ و ادب پارسی تلاش می کرد، خستگی ناشی از آموختن موضوعات درسی دیگر را که عموماً از دانشنامه های فرنگی به فارسی برگردانده شده بود را از تن دانش آموز ایرانی به در می برد. اما موضوع قابل ذکر اینست که چشم بینا و گوش شنوا داشتن تنها پنجاه در صد از قضیه است و پنجاه در صد دیگر را وضوح تصویر و سادگی و روانی گویش تشکیل می دهند. چرا که اگر تصویر واضح نباشد و گفتار روشن، بیننده تصویر و شنونده کلام هر قدر هم بینا و شنوا باشد از درک مطلب درخواهد ماند و به اصطلاح لب کلام را نخواهد گرفت.

در طی سالیان اولیه بعد از انقلاب ۵۷ بحثها و تحلیلهای سیاسی معلوم از عناوین و کلمات فلسفی فرنگی بود که پس از گذشت سالها به تدریج برای آن عبارات، معادل فارسی اش پیدا شد و تا حدودی این متون به ظرفیت دریافت و ادراک عامه مردم نزدیک گردیدند. اما باز کاملاً در دایره این ظرفیت قرار نگرفتند. یکی از دلایل آن شاید ساختار به اصطلاح نگارشی این گونه بحثها و تحلیلهای سیاسی مورد نظر من است. یک مثال ساده این که در دوران سیاه اختناق ملایان، کتب شیرین فارسی را که در کل به ادبیات معروفند به اجبار به زبان عربی مبدل ساختند و به جای زبان شیرین و سلیس و روان فارسی که با آن بزرگ شده ایم متون نامفهوم و سنگین ادبی آمیخته با کلمات عربی و اصطلاحات تازی را به عنوان ادبیات فارسی به خورد دانش آموز بیچاره ایرانی و فارسی زبان دادند. فرهنگ و ادبیاتی که با زبان مادریش فرسنگها فاصله دارد و اگر چه او اجباراً آنها را خوانده و در حافظه جای می دهد ولی مطلقاً چیزی دستگیرش نمی گردد.

و اما در ندای سیاست هم بدین گونه است و غیر از این نیست. بدین معنی که مردم ما خوشبختانه همچون همیشه بینا و شنوا بوده و هستند و همانگونه که ادیب سخنوران می فرماید: مستمع صاحب سخن را بر سر ذوق آورد. مقصود از «ذوق» آن نیست که بر پیچیدگی کلام بیافزاییم و به تدریج مستمع را از ادامه شنیدن باز داریم.

مقصود اینست که در انتقال منظور و مفهوم بحث خود به عامه مردم (اگر هدف مردمند) با کلامی سلیس و روان حداکثر امکان ارتباط با مخاطبین خود را ایجاد کنیم. اشاره کلی من به بحثهای انتخابات دوم خرداد و نکته ها و منتها و پیامهای پیرامون آنست که در نبرد خلق و یا دیگر نشریات اپوزیسیون قاعدتاً برای استفاده عموم مردم چاپ و درج می گردند و تصور من بر اینست که از این تحلیلهای البته مفید، تنها بخش خاصی از مردم قادر به استفاده اند و مابقی ملت که درصد کثیری را تشکیل می دهند از این امر بی بهره می مانند. این البته یک تصور است که می تواند درست هم نباشد ولی یادم آن نرود که خمینی با گویشی عامی، رگ خواب ملت را به دست آورد و توانست دروغها و وعده و وعیدهایش را به خورد مردم داده و خود را به عنوان رهبر جنبش انقلابی آنها جا بزند. پس چه بهتر که در مبارزه رو در رو با دشمنی که زبان عامه مردم را در طی

مشکل نویسنده ما را حل خواهد کرد؟ پاسخ مطمئناً منفی است. زیرا نه تنها او بلکه همه همفکران دیگرش نیز مطمئناً با انتشار نظرات گوناگون دیگر در صفحه دیدگاههای «نبرد خلق»، به نظرات «بودار» دیگری برخورد خواهند نمود که از نظر آنها نشانه یا نشانه های آشکار از تغییر رویکردهای سازمان فدایی محسوب خواهد گردید. و این نه به خاطر اشتیاق «نبرد خلق» برای ایجاد سردرگمی خوانندگان، بلکه از اعتقاد عمومی سازمان ما به امکانات دموکراتیکسی که بحث و تبادل نظر و آن هم در پهنه های گوناگون، در پرورش فرهنگ دموکراسی در سطح جامعه و تشکلهای سیاسی به طور عام و آموزش سیاسی و فرهنگی دوستداران، هواداران، اعضا و کادرهایش به طور خاص به همراه می آورد، نشأت می گیرد. بنابراین دیگر کاملاً قابل فهم است که در تلاش برای ادای سهم در این رابطه نه می توان تابع تابوهای ذهنی سیاسی، فرهنگی و غیره حاضر و آماده دیگران بود و نه می توان اصولاً برای پدیده های برآمده از زندگی و پروسه برخورد به آنها، جایگاهی لمس نشدنی و قدیسه وار پیش بینی کرد.

حال اگر کسی تفاوت میان مواضع علنی، رسمی و بارها تکرار شده یک تشکر را با نظرات شخصی افراد درک نکند، توضیح چندباره رویکردهای سیاسی نیز به او کمک چندانی نخواهد کرد و هیچ لزومی هم برای این کار وجود ندارد زیرا یقیناً سازمان ما کارهای عاجل تری از اعلام موضع و آن هم هر بار پس از درج مطالب «بودار» در صفحه دیدگاههای نشریه اش هم دارد که می بایست به آنها بپردازد.

تنها موضوع واقعاً «بودار» در سازمان فدایی و ارگان آن، استقبال از شنیدن و تحمل انتشار نظرات مختلف است، حتی اگر این آراء به کلی با دیدگاههای آن متفاوت باشد. و این واقعاً نمی تواند اکنون و پس از تجارب چندین دهه استبداد سیاسی در کشورمان، امر شگفتی آفرینی تلقی شود. تعجب آنست که آقای مرعشی خود از این امکان استفاده می کند اما انتشار نظرات دیگران را «بودار» می نامد. فرضیه های توطئه آمیز بسیاری نیز می توانند علت انتشار نوشته ایشان را توضیح دهند ولی آیا حقیقت را می گویند؟

به نظر می رسد مشکل در این جا نهفته باشد. سؤالی که ظاهراً ایشان نمی تواند پاسخی درخور برای آن بیاید اینست که چگونه می توان در عین اعتقاد به یک خط مشی معین همزمان امکان ابراز شک، پرسش، انتقاد یا حتی نفی آن از سوی دیگران را هم فراهم کرده و گشود. از سوی دیگر نوع نگرش این چنینی، ارگان علنی یک سازمان را تنها ابزار تبلیغ و ترویج یک جنبه رویکردهای سیاسی آن می انگارد. هر گاه این دو عامل به مثابه ابزار اصلی داور پیرامون دیدگاههای جریانات دیگر به کار گرفته شوند و از آن هم بدتر به عنوان یک اصل رایج که توسط آنها نیز با همین مضامین پذیرفته شده اند، تعمیم داده شود نتیجه چیزی جز سوء ظن به هر آنچه که در این کلیشه نمی گنجد نخواهد بود.

وجود زاویه های نگرش گوناگون به موضوعات واحد، انعکاسی از تنوع مادی زندگی و پیچیدگیهای آن است. دیده بر این واقعیت بستن، انکارش یا تصور گرایش تک یاخته ای حیات در هر قلمرو آن و از جمله صف بندهای اجتماعی اگر نگوئیم خودغرضانه اما حتماً ساده اندیشانه است. تنها این گونه است که می توان استعداد شگرف کشف توطئه در هر شمای غیر سیاه و سفید را کشف و به پرچم توضیح هویت خویش بدل نمود. اینگونه می توان در پس هر اندیشه متفاوت، مقاصد پنهانی و تهدیدهای بالقوه را احساس کرد.

اجازه بدهید شامه ما بیشتر در برابر آن چه که فرهنگ و اندیشه استبدادی با خود به ارمغان آورده، در برابر روشهای سنتی دیرپای، در عدم تحمل آنچه که با استانداردهای رایج همخوانی ندارد حساس باشد.

منصور امان

به دنبال انتشار مطلبی در شماره گذشته «نبرد خلق» تحت عنوان «سدها را باید شکست» به نوشته آقای فرهان، نقدی بر آن به امضای آقای منوچهر مرعشی در این شماره نشریه به چاپ رسیده است که چه از حیث دستگاه تحلیلی و چه از نظر نتایجی که درصدد دستیابی بدانهاست، به روشنی نوعی از فرهنگ و اندیشه را به نمایش می گذارد که اگر چه به گذشته تعلق دارد اما هنوز سایه آن در بسیاری از مباحثات سیاسی ما سنگینی می کند. زیانبار بودن این رویکرد تنها از وجه تنزل بحث به مجادله و دستیازی آن به انگه های رایج برای تحلیل گرایشهای معین سیاسی اجتماعی محدود نمی شود. تجربه نشان داده است (به پروسه های تیرگی مناسبات درون یا فراگروهی احزاب و سازمانها حداقل پس از قیام ۵۷ رجوع کنید) هنگامی که برخوردها نه به توضیح علل اختلافات و شفافیت بخشیدن به نقاط تمایز در اصلی ترین گره گاهها بلکه به تلاش برای یافتن دلایل روانشناختی ایجاد اختلاف و کندوکاو خیال پردازانه پیش زمینه های آن منحصر می گردد، آن گاه هیچ چشم اندازی نیز برای به ثمر رساندن یا نتیجه مند ساختن بحث هم وجود نخواهد داشت. برعکس می توان ادعا کرد مطمئن ترین شیوه برای تخریب نقد، برای دور کردن آن از ویژگی زاینده و خالق نو بودنش، ایجاد فضایی است که در آن قوه استدلال در تنگنای قضاوتهای مبتنی بر فرضیه توطئه به کناری رانده شده و امکان تجلی نیابد.

آقای مرعشی متأسفانه در نقد خود مصرانه از این شیوه پیروی می کند. نوشته وی در حالی که به درستی بر تناقضات و نقاط ضعف برهانهای ساختار تحلیلی مطلب آقای فرهان انگشت می گذارد اما همزمان با تلاش برای سوق دادن نویسنده و به همراه آن سازمان ما به گوشه معینی از صحنه سیاسی ایران، به وسوسه توسل به ابزار و روشهایی در می غلطد که نظرات مطرح در مقاله را به حد یک ادعای نامیه یا کیفرخواست تنزل می دهد. به همین گونه نیز اشارات نویسنده به گذشته «فهرمانانه» سازمان ما را می توان تنها در خدمت ایجاد یک قداست سیاسی برای برجسته نمودن کراهت و بزرگی «گناه» آقای فرهان برای باور به نظرات خود از یک سو «گناه» «نبرد خلق» برای چاپ آنها از سوی دیگر دانست. به نظر نویسنده حال که وجود چنین تناقضی و ارتکاب جرمی به اثبات رسیده است! بنابراین مطلب «بودار» است.

به راستی چه چیزی در این مطلب «بودار» است؟ اجازه بدهید حدس بزنییم و احتمالات «بودار» را بر شماریم ۱- شاید سازمان فدایی می خواهد با «نیم پهلوی، شهبانو، فروهر، بنی صدر، بقایای حزب توده و اکثریت» یک جبهه مشترک تشکیل دهد و توسط مقاله مورد نقد، پیام و اشارت می دهد. ۲- شاید هم سازمان به صفوف معتقدان به امکان استحاله رژیم پیوسته است. ۳- ممکن است که می خواهد راه «مذاکره» را باز کند. در صورت داشتن حوصله یا فانتزی بر شماره ایسن فرضیات می توان باز هم افزود، ولی آیا پاسخ به آنها

سالیان سال به خوبی آموخته است. صاحب نظران سیاسی ما نیز به همان زبان ساده و قابل درک برای عامه مردم تحلیلهای و رهنمودهایشان را در خنثی سازی ترفندهای ملایان، انتشار دهند تا چشم بینندگان و گوش شنوندگان هر چه بیشتر از کلام آنها بهره مند گردد و گرنه:

گوش اگر گوش منو گفته اگر گفته دوست

تا به فردا بکوب مشت بر این سندان!

مهران . م از هلند

آقای سرکوهی لطفاً موضع بگیرد

سعید کیوان

رادیو بی بی سی در تاریخ هفدهم ماه مه سال جاری و در برنامه صحبت اهل نظر از سه میهمان در برنامه خود دعوت کرد تا نظراتشان را در مورد جامعه ایران پس از انتخاب خاتمی در سال گذشته مطرح کنند. موضوع بحث، آزادیها در جامعه تحت حکومت خاتمی بود. میهمانان برنامه آقای امیر انتظام، آقای فرج سرکوهی و خانم مینا اسدی، شاعر و نویسنده مقیم کشور سوئد بودند. در میان این سه تن موقعیت آقای فرج سرکوهی که تقریباً یک هفته قبل از شرکت در برنامه صحبت اهل نظر بی بی سی، از ایران به خارج کشور آمده بود، از دو میهمان دیگر جالب تر بود. آقای فرج سرکوهی را می توان استثنایی خواند که برای اولین بار تحت فشار بین المللی برای آزادی یک زندانی، رژیم ملایان مجبور به عقب نشینی شد. کارزار جهانی برای آزادی فرج سرکوهی تقریباً به یکی از وظایف روزمره اپوزیسیون در خارج کشور تبدیل شده بود. همچنین درگیر شدن کشورهای اروپایی در این ماجرا که مداوماً توسط ایرانیان مقیم این کشورها پیگیری می شد، عاملی شد که رژیم از تصمیم اعدام او صرف نظر کند و سپس در مقابل فشار بیشتر ابتدا وی را آزاد و سپس اجازه خروجش را صادر کند.

در این برنامه آقای امیرانتظام بر این باور بود که با روی کار آمدن دولت خاتمی در ایران بسیار گشایش شده و نسبت به گذشته تغییر به وجود آمده و حضور خود و آقای فرج سرکوهی را در همان برنامه دلیلی بر مدعای خود دانست. در مقابل این پرسش مشابه، آقای سرکوهی گفت که به عنوان یک نویسنده و روشنفکر فکری کند هنوز در ایران سانسور وجود دارد اگر چه که نسبت به گذشته تغییراتی به وجود آمده. در مقابل، خانم مینا اسدی مسائل به وجود آمده در سطح جامعه را ناشی از ضعف رژیم و مبارزه پیگیر مردم دانست. آقای امیرانتظام از تغییر فضای زندانها صحبت به میان آورد. او برای مثال وضعیت ابراهیم یزدی را مطرح کرد و گفت «یزدی در مدت چند هفته ای که در این اواخر در زندان بوده و وی یعنی امیر انتظام که به ملاقاتش می رفت، «می دید که یزدی از امکانات رادیو و تلویزیون و تلفن برخوردار است». آقای فرج سرکوهی این مطلب را در مورد دیگر زندانیان نادرست خواند و گفت خود وی هیچ گاه از چنین امکاناتی برخوردار نبود. خانم مینا اسدی گفت که چرا اساساً باید زندان وجود داشته باشد که ما بر روی بهتر یا بدتر شدنش چانه بزنیم. اما جالب ترین قسمت بحث در آخر آن بود که هر کدام از شرکت کنندگان در برنامه در مقابل این پرسش قرار گرفتند که راه حل شما در مقابل این حکومت چیست؟ خانم مینا اسدی گفت که کل سیستم ناقص حقوق بشر است و راه حل را در سرنگونی تمامیت رژیم توسط یک انقلاب مردمی دانست. امیر انتظام در جواب گفت که من معتقد به انقلاب نیستم و وحشتش را از انقلاب این طور توجیه کرد که ما نه آمادگی پذیرش انقلاب را داریم و نه انقلاب امکان پذیر است. امیر انتظام در ادامه گفت، «من توصیه انقلاب را نمی کنم» و در نقش قیم و نماینده مردم اضافه کرد «انقلاب را به ضرر مردم و ایران می داند و یک راه حل مسالمت آمیز و تدریجی را برای رسیدن به آزادی پیشنهاد می

کنم». آقای فرج سرکوهی در مقابل پرسشگر بی بی سی قرار گرفت که کدامیک، راه خانم اسدی را تأیید می کنید یا آقای امیرانتظام را؟ آقای فرج سرکوهی گفت که دو عامل را اساسی می داند. وی عدالت اجتماعی و نهادینه شدن آزادی را دو پیش شرط اولیه برای هرگونه تغییر دانست. وی که خود می دانست به پرسش پاسخ نداده پس از یکسری توضیح و ابهامات مانند این که آزادی باید در جامعه به وجود بیاید، اتحادیه ها باید تأسیس شوند و ... و برای این که از گوشه رینگ به در رود گفت اصلاً من و آقای امیر انتظام و خانم اسدی راههای دستیابی به عدالت اجتماعی و توسعه را تعیین نمی کنیم. راه رسیدن به اینها را قبل از همه و پیش از هر چیز مردم آگاه تعیین می کنند. در پایان آقای سرکوهی بدون هیچ پاسخ صریحی، ادامه داد که اگر مردم آگاه به صحنه بیایند خود پاسخ مناسب را به شرایط مشخص می دهند.

آقای فرج سرکوهی نه در آن مصاحبه و نه تاکنون در هیچ یک از مصاحبه ها و گفتگوهای خود به روشنی در مورد اساسی ترین مسائل مشخص جامعه ایران مانند رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، چشم داشتن به استحاله یا سرنگونی تام و تمام رژیم، شیوه مبارزه و بسیاری دیگر از این قبیل موضعگیری نکرده است. از آقای فرج سرکوهی انتظار می رفت که به محض رسیدن به خارج کشور با وجود آن همه امکانات تبلیغاتی که علیه رژیم به وجود آمده بود که خود به خودی مطلع است بهای سنگینی از این بابت پرداخت شده، دست به یک کارزار گسترده تبلیغاتی علیه جنایات رژیم ضد بشری آخوندی بزند. متأسفانه برخلاف انتظار همگان، آقای سرکوهی با احتیاط محافظه کارانه ای نه تنها از فضای موجود بهره برداری نمی کند، بلکه موضعگیری در قبال اصلی ترین پرسش این دوران یعنی سرنگونی یا استحاله، در نقش سیاستمداری محافظه کار همه چیز را به سر خرمن حواله می دهد.

آقای سرکوهی اگر تصمیم به بازگشت به ایران و تحت حاکمیت آخوندها ندراید، اگر هنوز به مطلب مندرج در نامه افشاگرانه خود که از زندان به بیرون فرستادید، معتقد هستید، یعنی این که جناح خوب، جناح بد تنها یک بازی بی شرمانه برای سرکوب و جنایت بیشتر و تعویق سرنگونی است، اگر هنوز معتقدید که روشنفکر و نویسنده شاخکهای حسی جامعه هستند و باید متعهدانه در قبال مسائل موضعگیری کند، صریحاً نظراتتان را بیان کنید. این که دستگاه سانسور در ایران وجود دارد حرف جدیدی نیست. بیشتر از اینها را هم اکنون خط امامی ها و تیر خلاص زندهای سابق رژیم در داخل کشور مرتباً علیه رقبای انصارشان افشا می کنند. آقای فرج سرکوهی، به عنوان یک نویسنده، به عنوان زندانی سیاسی سابق که آزار و اذیت اویش و شکنجه گران رژیم را تجربه کرده اید، به عنوان یک ژورنالیست، به عنوان یک ایرانی و به عنوان کسی که برای اولین بار در تاریخ دیکتاتوری مذهبی حاکم تلاشهای بین المللی برای آزادیش به ثمر رسیده است، به وظایف خود عمل کنید و اکنون که میکروفونها آماده است پرده از چهره کریه این رژیم جنایتکار بردارید تا شاید در این بازار بده بستانهای کشورهای غربی با ملایان موضع شما در روند قربانی کردن مردم ایران در مقابل قراردادهای اقتصادی تأثیرگذار باشد.

خرداد ۷۷

چرا نقطه پایان می نهم

بقیه از صفحه ۹

وجود دارد طرح مسئله سیستم مشروع بوده و هست. هنوز ۹ نفر از فعالین سابق فاس در زندان به سر می برند. با وجود آن که نبرد برای رهایی هنوز به اتمام نرسیده است، اما این عرصه از مبارزه به تاریخ تعلق دارد. ما از تمام تلاشمایی که به خروج سربلندانه زندانیان از این کشاکش منجر شود، حمایت می کنیم.

ما می خواهیم در این لحظه از تاریخ مان، به همه کسانی که طی ۲۸ سال اخیر از آنها حمایت گرفته ایم، به گونه های مختلف پشتیبانی کرده اند و از جایگاه خود همراه ما به نبرد برخاسته اند، درود بفرستیم و تشکر کنیم. فاس مجدانه می خواست سهم خود در مبارزه و رهایی را ادا کند.

این حرکت انقلابی در این سرزمین و در این تاریخ هرگز نمی توانست وجود داشته باشد، اگر بسیاری که خود در فاس سازماندهی نشده بودند، بخشی از وجودشان را در راه این نبرد هدیه نمی کردند. در پس ما یک راه مشترک وجود دارد. آرزوی منم یکدیگر را در مسیر ناشناخته و ناهموار رهایی همراه بسیاری دیگر، دوباره ببینیم.

یاد تمام کسانی که در سراسر جهان در نبرد علیه سلطه و برای رهایی به خاک افتادند را گرامی می داریم. اهدافی که آنها به خاطرشان جنگیدند، تا هنگامی که شرایطی که در آن انسان موجودی تحقیر شده، مطرود، به بردگی کشیده شده، و مورد انزجار می باشد، وجود دارد. اهداف اکنون و آینده هستند، مرگ آنها دردناک است اما بیهوده نیست. آنان در مبارزه و رهایی آینده زنده هستند.

ما رفقای جبهه خلق برای آزادی فلسطین که در پاییز ۱۹۷۷ با همبستگی انترناسیونالیستی و در تلاش برای رهایی زندانیان سیاسی جان دادند را هرگز از یاد نخواهیم برد. ما می خواهیم به ویژه خاطره همه کسانی را گرامی بداریم که در اینجا تصمیم به هدیه همه چیز خود در راه مبارزه مسلحانه گرفته و در این راه جان سپردند. یاد همه آنهايي که نامشان را نمی توانیم عنوان کنیم زیرا برای ما ناشناس هستند ونیز:

پتراشلم، گئورگ فن راوخ، توماس وایس بکر، هولگا ماینس، کاترینا هامر اشمیت، اولریش وسل، زیگفرد هاوسنر، ورنسواویر، بریگیته کولمان، ویلفرید بوزه، اولریکه ماینهوف، یان - کارل راسپه، گودرمد اسلین، آندریاس بادر، اینگرید شوپرت، ویلی - پتر اشتول، میشاتل کنول، الیزابت فان دیک، جولیانه پلام بک، ولفگانگ بر، زیگورد دیوس، یوهانس تیمه، بورگن پی مولر، اینزا زیپ مان، گردهآلبارتوس. ولفگانگ گراس، گرامی باد، در برابرشان سر تعظیم فرود می آوریم

انقلاب می گوید: بودم، هستم و خواهم بود
فراکسیون ارتش سرخ

مارس ۱۹۹۸



جنگ انتخاباتی و مصالحه بر سر پناهندگان

شاهپور قره ملکلو

بر طبق اخبار حاصله از منابع خبری در روز چهارشنبه ۲۴ ژوئن امسال در پارلمان آلمان در بحث و مجادله در مورد تصویب قانون کم کردن کمکهای اداره سوسیال به پناهجویانی که درخواست پناهندگی آنان رد شده، حزب سوسیال دموکرات و ائتلاف حکومتی شامل حزب سوسیال مسیحی (CSU)، حزب دموکرات مسیحی (FDP) و حزب آزاد یا لیبرال به توافق رسیدند. در مقابل حزب سبز آلمان و حزب کمونیست آلمان (PDS) این قانون جدید را رد کردند و در انتها این قانون به تصویب رسید و باید از تاریخ ۱ آگوست ۲ گروه از پناهندگان را در برگیرد.

۱- خارجیانی (پناهندگانی) که برای استفاده از کمکهای اجتماعی به آلمان می آیند.

با توجه به ارزیابی سوسیال دموکراتها و متخصصان امور پناهندگی این فرمول بندی بیشتر فرضی است. در جایی که مبدا ورود به آلمان قابل شناسایی است تعداد کسانی که شامل این بند می شوند مسامحه شده است (شامل بند ۱)

۲- خارجی (پناهنده)، که با توجه به دلایل ارائه شده، از طرف خودش کشور آلمان را ترک نمی کند و یا پناهنده ای که مدارک سفر خود را از بین می برد و از کشور خارج نمی شود.

با توجه به اظهارات وزارت کشور آلمان ۳۰۰۰۰ نفر شامل این قانون می شوند. و بیش از همه پناهندگان فراری از جنگهای داخلی بوسنی و همچنین ایرانیان فراری از دست رژیم جمهوری اسلامی شامل این قانون می شوند.

سازمانهای حمایت از پناهندگان (Pro Asyl) این قانون را شدیداً مورد انتقاد قرار داده و قانون گرسنگی دادن به پناهندگان می نامند. اتحادیه ها و تشکیلات پزشکی هم بر طبق این قانون نباید امکانات کامل پزشکی عرضه کنند. قانون پناهندگی جدید انسانها را به دو دسته تقسیم می کند و دو هدف دارد که ائتلاف حکومتی و سوسیال دموکراتها به راه انداخته اند.

این سیاست می خواهد چیزی که متخصصان فاکتورهای جذب و کشش می نامند را محصور و محدود

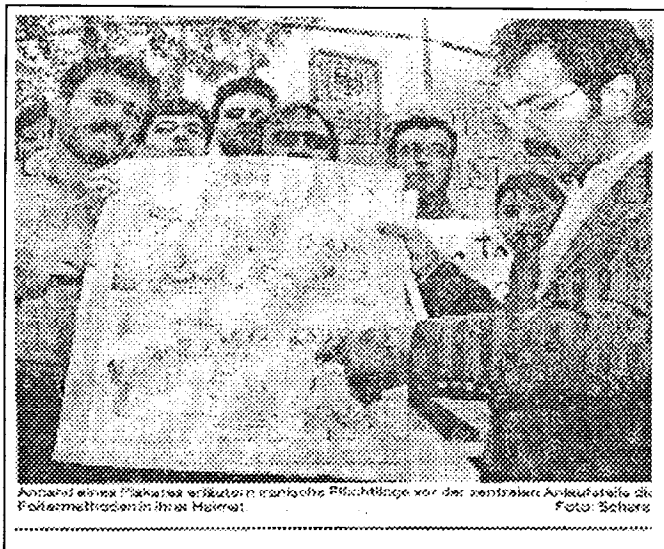
اعتراض پناهجویان هایم زیرندورف در استان بایر آلمان (دوم خرداد)

هدف از اکسیون جلوی اداره پناهندگی زیرندورف عبارت بود از:

۱- دفاع از موقعیت سیاسی پناهجویان ایرانی
۲- جلوگیری از برخورد منفی مقامات اداره پناهندگی که شرایط ایران را بعد از روی کار آمدن خاتمی مثبت ارزیابی می کند. این اکسیون با اجازه پلیس در روز جمعه ۲ خرداد از ساعت ۲ الی ۵/۵ بعد از ظهر جلوی اداره پناهندگی زیرندورف با نظم انجام شد. که انزجار خودمان را با نوشتن پلاکارد و کشیدن تصاویر و عکسهایی در رابطه با شرایط زندانها، سنگسار، اعدام و مسئله روی کار آمدن خاتمی به تصویر کشیدیم و همچنین با نوشتن یک نامه و محکوم کردن رژیم خونخوار، استبدادی و تروریست مذهبی جمهوری اسلامی نامه را امضا کرده و تحویل اداره پناهندگی دادیم. ما نام این حرکت اعتراضی را «آیا می دانید در ایران چه می گذرد» گذاشتیم که به هیچ سازمان یا حزبی وابسته نبود و فقط یک حرکت اعتراضی عمومی علیه نظام تروریستی و دیکتاتوری مذهبی جمهوری اسلامی توسط پناهجویان هایم زیرندورف انجام پذیرفت و خبرنگاری که دعوت شده بود از این اکسیون گزارش تهیه کرد و افشاگریهای پناهجویان (مخصوصاً یک خاتم پناهجو) خبرنگار را تحت تأثیر قرار داد. انعکاس خبر دو روز بعد در روزنامه (Furth Stadt) درج گردید. از جمله شعارهای روی پلاکاردها: ایران امن نیست؛ آیا می دانید در ایران چه می گذرد؛ ما نقض حقوق زنان را در دیکتاتوری جمهوری اسلامی محکوم می کنیم، مرگ بر رژیم تروریست و جنایتکار جمهوری اسلامی؛ مرگ بر خاتمی و مرگ بر خامنه ای؛ زنده باد صلح، آزادی و دوستی؛ بازگرداندن به ایران مساوی است با مرگ، شکنجه، زندان، حمایت از خاتمی، حمایت از جنایتکار، تروریست و تجاوزکار و... بود.

گزارش از: ح. اصلانی

عکس اکسیون پناهدگان در زیر مشاهده می شود.



Am Samstag ein mit Plakaten verzierter zentraler Platz vor dem zentralen Aufnahmestützpunkt der Polizeidirektion in ihrer Heimat
Foto: Schönb

کند. آلمان باید جاذبه کمتری برای پناهندگان داشته باشد. آنها را باید ترساند و گریزند.

این سیاست می خواهد در جنگ انتخاباتی این جمله را ارائه دهد. این طرف را نگاه کن، ما هم کاری می کنیم. بر ضد هدف اول به صورت فرضی اعتراضی نمی توان کرد ولی مشکلات در کاربرد این قانون شروع می شود. بر سر این امر که متخصصین امور پناهندگی متفق القولند، چون تصادفاً اغلب تحت تعقیبان سیاسی مجبورند وطنشان را غیر قانونی و یا بدون مدارک سفر ترک کنند و این طرحها دست کم تا بسته شدن سیر پناهندگی در مورد فراریان سیاسی اجرا می شود. و طبیعتاً در برخی موارد به حق پناهندگی تجاوز شده و می شود. آلمان همیشه و هنوز نقطه کشش برای انسانها از مناطق در حال رشد فقر هم می باشد و می خواهد صرفه جویی بیشتری کند در حالی که خود سیاستمداران آلمانی به این صرفه جویی از طریق این قانون اعتقادی ندارند ولی خود آن را به تصویب می رسانند.

مسئله مورد نظر سیاستمداران چیزی دیگری است و آن سبیل و پیام سیاسی مؤثر به رای دهندگان است.

بعد از تصویب این قانون، تعداد پناهندگان تغییر چندانی نخواهد کرد و همین حالا هم کم نیستند، انسانهایی که بر طبق قانون اساسی آلمان که باید در مقابل قانون برابر باشند ولی این قانون به یک گروه از پناهندگان برابری کمتری می دهد. در حال حاضر کمکهای اداره های کمکهای اجتماعی ۲۰ درصد زیر حد استاندارد می باشد و بعد از این مجریان می توانند این مینیمم موجود را کمتر کنند.

بعضی از سیاستمداران این قانون را فرسوده و کهنه می نامند و معتقد به وضع قوانین شدیدتری هم هستند و یک ائتلاف بزرگ سیاسی در حال به اجرا گذاشتن چیزی است که چندی پیش نئونازیستها می خواستند: ترسیم جامعه دو طبقه قانونی.

پناهندگی در آلمان

رادیو آلمان در برنامه روز ۴ تیر خود گفت: خارجیانی که پس از ورود به آلمان با از بین بردن پاسپورتهای خود سعی در ماندن در این کشور را دارند و یا به گونه یی قانون پناهندگی را سوء استفاده قرار می دهند در آینده کمکهای اجتماعی دریافت نخواهند کرد. امروز بوندستاگ مجلس نمایندگان آلمان با رای مشترک احزاب دولتی و حزب سوسیال دموکرات آلمان قانون مربوط به اجرای کمک به متقاضیان پناهندگی در کشور را تغییر داد. بوندستاگ قانونی را وضع نموده که بر اساس آن مرزبانان آلمان در آینده می توانند از هر کسی که صلاح بدانند در فرودگاهها، راه آهن و یا قطارها تقاضای نشان دادن کارت شناسایی را بنمایند.

رادیو آلمان در برنامه روز ۱۸/تیر گفت: هلموت کهل، رئیس حزب دموکرات مسیحی آلمان از خواست حزب سوسیال مسیحی ایالت باواریا دایر بر مبارزه مؤثر با جنایتکاری و محدودسازی مهاجرت خارجیان با آلمان استقبال نمود. نمایندگان حزب سوسیال مسیحی ایالت باواریا خواستار آنند که اگر تقاضای پناهندگی سیاسی متقاضیان در آلمان مورد توافق قرار نگیرد خارجیان متقاضی از آلمان اخراج گردند. علاوه بر آن، خارجیانی که می خواهند برای همیشه در آن ساکن باشند باید ثابت کنند که با زبان آلمانی آشنایی کافی دارند. ضمناً قانونگذاران باید کوشش نمایند که از ایجاد اردوگاه خارجی در (غرب) شهرهای آلمان جلوگیری شود.

وضعیت کودکان در جهان

بر اساس گزارشی که روز ۱۷ تیر امسال از سوی یونیسف به چاپ رسید، یک سوم کودکان جهان از واکسیناسیون، تحصیل و بهداشت عمومی به خاطر این که هنگام تولد، شناسنامه برایشان گرفته نشده بی بهره خواهند بود. صندوق کمکهای سازمان ملل برای کودکان در این گزارش گفته است که از بین ۱۴۰ میلیون تولد در هر سال ۴۰ میلیون بدون ثبت و شناسنامه قانونی در ۲۰ کشور باقی می ماند. بدون شناسنامه قانونی یک کودک نمی تواند واکسینه شود. در عین حال بیش از ۳۰ کشور نیاز به ثبت تولد کودکان قبل از این که یک کودک در بهداری بستری شود دارند. اکثر کشورها قبل از این که یک کودک در مدرسه ثبت نام بشود، نیاز دارند که شناسنامه کودک را ببینند که به این ترتیب بنا به این گزارش، میلیونها کودک از تحصیلات محروم می مانند. بدترین مناطق که دچار این مشکل هستند به ترتیب جنوب شرقی آسیاست که در آن ۲۳/۵ میلیون نفر هر سال پس از تولد بدون شناسنامه می مانند و بعد هم خاورمیانه و شمال آفریقا (۱/۹ میلیون) و آسیای مرکزی (۱/۲ میلیون) و آمریکا (۱/۱ میلیون). در اروپا هم ۲۰۰ هزار نفر سالانه وضعیت مشابهی دارند. بنا به این گزارش، نسبت کسانی که بدون شناسنامه می مانند بیشتر در مناطق روستایی و فقیر بالاتر است مثل سرالئون (۱۰ درصد ثبت می شود)، زیمبابوه (یک سوم)، بولیوی (یک دوم). در این گزارش، یونیسف از دولتها خواسته است تا روند صدور شناسنامه را تسهیل کنند. این گزارش این موضوع را مورد توجه قرار داده که در آفریقای جنوبی بیش از نصف کودکان در خارج از بیمارستان متولد می شوند. در حدود ۵۰ کشور شهروندان را از طریق شناسنامه مورد اتهام قرار می دهند که این برای بسیاری یاس آور است. در چین که قانون فقط یک فرزند برای خانواده ها اجباری شد، سبب این می شود که خانواده ها تولد فرزند دوم و سوم را اعلام نمی کردند. در این رابطه حدود ۹ میلیون نفر الان در چین از سلطه مقامها مخفی هستند. کشورها باید این روند را غیر متمرکز کنند. در این رابطه نمونه های مثبتی بوده مانند آرژانتین، ایران و تایلند.

گزارشی که بنیاد کودکان سازمان ملل منتشر نموده، پیشرفتها و عقب گردهایی را در زمینه رعایت حقوق کودکان خاطرنشان ساخته است. براساس این گزارش، سالانه ۲ میلیون کودک از نبود واکسیناسیون جان خود را از دست می دهند. نسل جدید واکسینا گرانتر هستند و ۷۰۰ میلیون دلار بیشتر هزینه برمی دارند. با این حال در این گزارش آمده که در دنیایی با اقتصاد ۲۸ هزار میلیارد دلار، این دستاورد قطره یی در دریاست.

در اروپا تخمین زده می شود که ۳ میلیون نفر افراد بدون مسکن وجود دارد و در همین حال ۵/۵ میلیون کودک در ایالات متحده در فقر زندگی می کنند. یونیسف در این گزارش، سطح پایین تحصیلی برای دختران در جهان در حال توسعه را برجسته کرده و گفته که در بیش از ۴۰ کشور کمتر از یک چهارم دختران می توانند به مدرسه بروند و آفریقا و جنوب آسیا بدترین نسبتها را دارا هستند.

خبرگزاری فرانسه ۱۷/تیر/۷۷



در رژیم آخوندی اسباب بازی کودکان نیز تحت کنترل است

خبرگزاری رژیم ۱۷/تیر/۷۷: آیین نامه شورای نظارت بر ساخت، طراحی، واردات و توزیع اسباب بازی کودکان به تصویب شورایعالی انقلاب فرهنگی رسید. نشست شورایعالی انقلاب فرهنگی سه شنبه شب و به ریاست محمد یزدی نایب رئیس این شورا، برپا شد. شورای نظارت بر ساخت، طراحی، واردات و توزیع اسباب بازی کودکان، بر اساس آیین نامه، موظف است ضوابط نظارت بر این امور را تعیین و جهت اعمال به طراحان، تولید کنندگان، توزیع کنندگان و سایر دست اندکاران مسئول از طریق کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان اعلام کند. رعایت اصول اخلاقی و پرهیز از اشاعه موارد ضد اخلاقی، سازگاری ساختار و هدفهای اسباب بازی با اصول آموزشی و تربیتی و پرهیز از بدآموزی، احترام به آداب و رسوم، ارزشها و باورهای دینی و اجتماعی و فرهنگ بومی، به کارگیری اسامی، حروف، اصطلاحات و علائم فارسی و اسلامی در تولید اسباب بازیهای داخلی از جمله معیارهایی است که شورا موظف شده نظارت بر طراحی، تولید، توزیع و واردات اسباب بازی کودکان را بر اساس آنها تعیین کند. ضوابط واردات اسباب بازی به کشور نیز براساس سیاستهای فرهنگی کشور توسط این شورا تعیین خواهد شد. براساس این آیین نامه ثبت طرحها و صدور مجوز تولید اسباب بازی توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان صورت می گیرد.

خودکشی جمعی

رادیو اسرائیل در برنامه روز ۲۷ خرداد ۷۷ خود گفت: روزنامه جمهوری اسلامی چاپ تهران، از خودکشیهای فجیع در ایران بر اثر فقر و نداری در خانواده ها خبر می دهد. این روزنامه نوشت: چهار خواهر از دختران یک خانواده، با پاشیدن نفت به روی

خود، اقدام به خودکشی کردند. این چهار خواهر به ترتیب ۱۲ ساله، ۱۵ ساله، ۱۷ ساله و نیز ۱۰ ساله بودند. سه نفر از دخترها جان خود را از دست دادند و حال دختر چهارم، تا دیروز وخیم اعلام شده بود. جمهوری اسلامی نوشت: علت خودکشی فقر و بدبختی است. این حادثه در روستایی در اطراف داراب در استان فارس روی داد. این روزنامه هفته گذشته نیز نوشت: به فاصله دو روز، دو نفر در شهر تبریز یکی پس از دیگری در ملاء عام خودکشی کردند، که دلیل آن هم به نوشته این روزنامه، فقر و نداری بوده است.

روزنامه جمهوری اسلامی روز ۶ خرداد نیز خبر داد، که در یکی از پارکهای حاشیه اتوبان افسریه فردی با طناب به درختی حلق آویز بود. وی که جسدش حدود سه ساعت آویزان بود، دو ماه پیش به جرم اعتیاد زندانی شده و احتمالاً پس از آزادی از زندان به دلیل بیکاری خودکشی کرده بود.

تجدید نظر در قانون اساسی فرانسه

شورای وزیران فرانسه روز ۲۷ خرداد لایحه تجدید نظر در قانون اساسی این کشور را، به منظور فراهم ساختن شرایط حضور مساوی زنان و مردان در مقامات سیاسی و اداری تصویب کرد. به گفته رادیو فرانسه اساس لایحه تصویب شده، جمله کوچکی به اصل سوم قانون اساسی افزوده خواهد شد که بر طبق آن قانون دستیابی برابر زنان و مردان را به مقامات انتخابی و انتصابی تشویق می کند.

اعتراض به طرح جداسازی بیمارستانها

خبرگزاری رژیم ۱۷/تیر/۷۷: دو هزار و ۲۲۴ پزشک و دانشجوی علوم پزشکی در سراسر ایران با امضاء و ارسال طوماری به نمایندگان مجلس شورای اسلامی طرح انطباق امور اداری و فنی مؤسسات پزشکی با موازین شرعی را توهین به حرفه مقدس پزشکی دانستند و مخالفت خود را با تصویب این طرح اعلام کردند. این طومار که روز چهارشنبه به صورت کتابچه یی ۱۷۰ صفحه یی با مشخصات پزشکی امضا کنندگان در اختیار ایرنا قرار گرفت. به وسیله یک هزار و ۶۰۰ دانشجوی پزشکی دانشگاههای علوم پزشکی تهران، شهید بهشتی، ارومیه و آزاد تهران و ۶۲۳ پزشک (استادان دانشگاههای تهران، متخصصان عمومی شاغل) امضا شده است.

حضور زنان در پارلمانها

در میان ۷ کشور صنعتی جهان، ژاپن پایین ترین آراء را در زمینه حضور زنان در مجلس دارد. این آمار ۴/۶ درصد از میان ۵۰۰ کرسی مجلس است. آلمان با ۲۶/۲ درصد نهمین کشور در جهان است و کانادا با ۲۰/۶ درصد هجدهمین، بریتانیا با ۱۸/۲ درصد بیست و دومین، ایالات متحده نیز در چهل و سومین درجه جهانی با حضور فقط ۱۱/۷ درصد حضور زنان در مجلس و ایتالیا با ۱۱/۱ در رده چهل و پنجمین قرار دارد و در نهایت فرانسه است که ۱۰/۹ درصد آمار حضور زنان و چهل و ششمین کشور در جهان است. ایران نیز با حضور ۴/۹ درصد در رده هشتاد و دوم قرار دارد.

خبرگزاری فرانسه ۱۸/تیر/۷۷

تظاهرات ۵۰۰۰ تن از مردم شهرک

مسعودیه در تهران

دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران روز ۱۷ تیر ۱۳۷۷ اعلام کرد که: بیش از ۵۰۰۰ نفر از مردم شهرک مسعودیه در جنوب شرقی تهران، روزهای یکشنبه و دوشنبه، ۵ و ۶ ژوئیه، برای جلوگیری از ویران کردن خانه هایشان توسط شهرداری منطقه دست به تظاهرات ضد حکومتی زدند.

بنا به اطلاعات رسیده از درون رژیم محمدرضا آیت الهی استنادار تهران، علی رازینی دادستان تهران، سرتیپ هدایت الله لطفیان، فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ، نمایندگان سپاه و ارتش و مدیر کل اطلاعات استان تهران در جلسه ای در روز چهارشنبه، اول ژوئیه، در محل استانداری تهران تصمیم گرفتند که اقدام به تخریب خانه هایی که اخیراً توسط مردم محروم این منطقه ساخته شده بود، بکنند.

متعاقباً روز یکشنبه، ۵ ژوئیه ساعت ۹ شب، ماموران شهرداری که توسط نیروهای انتظامی پشتیبانی می شدند، اقدام به ویران کردن ۳۰ خانه نمودند که با اعتراض ساکنان خانه ها مواجه شدند. روز بعد، دوشنبه ۶ ژوئیه، مردم منطقه به حمایت از ساکنان این خانه ها شتافتند و این تجمع به سرعت به یک تظاهرات ۵۰۰۰ نفره تبدیل گردید. مردم در حالی که شعارهای مرگ بر خامنه ای، مرگ بر خاتمی، و مرگ بر استبداد می دادند به ماموران شهرداری و نیروهای انتظامی حمله ور شده و با آنان درگیر شدند.

مردم به شهرداری ناحیه ۶ در منطقه مسعودیه حمله کرده و تمام اثاثیه و کیوسکهای شهرداری را از بین بردند. مردم خشمگین سپس به راهپیمایی پرداخته و در مسیر خود به بانکهای تجارت و صادرات نیز با سنگ و پاره آجر حمله ور شده و خسارات زیادی به آنها وارد نمودند. برای مقابله با مردم خشمگین علاوه بر نیروی انتظامی، نیروهای کمکی از مناطق اطراف، از جمله یک یکان ویژه سپاه پاسداران به فرماندهی سرهنگ سرپرست، به محل اعزام شدند.

به دلیل شدت درگیری سرتیپ لطفیان، فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ، نیز در صحنه حضور یافت و فرماندهی سرکوب مردم را به عهده گرفت. درگیری تا ساعت ۱۲ شب ادامه داشت که در جریان آن مردم سه اتوبوس یگانهای ویژه سپاه و ۱۴ خودروی سواری دولتی را از بین برده و یک خودروی نیروهای انتظامی را در وسط خیابان واژگون کردند.

در این درگیریها حداقل ۵ پاسدار و مامور امنیتی و ۱۱ نفر از مردم مجروح شدند. وزارت اطلاعات ۱۸ تن از مردم را در جریان این خیزش دستگیر کرد که از سرنوشت آنها اطلاعی در دست نیست. مردم از اولین ساعت صبح دیروز، سه شنبه، نیز در محل جمع شدند تا با اقدامات رژیم مقابله نمایند، ولی در وحشت از بروز درگیریهای گسترده تر، نیروهای انتظامی جرئت مداخله نداشتند. امروز صبح، دسته های پاسدار با مستقر شدن در چهار راهها و معابر اصلی، تلاش می کردند از شکل گیری یک حرکت اعتراضی و نیز آوردن مصالح ساختمانی توسط مردم برای بازسازی خانه های ویران شده جلوگیری کنند.

ایجاد این حرکت اعتراضی به حدی گسترده بود که روزنامه های حکومتی، از جمله کیهان و خبرگزاری رژیم مجبور شدند به نحو مخدوش شده ای خبر آن را تحت عنوان یک غائله محدود درج نمایند.

اعتراضات کارگری

راديو اسرائیل ۱۷/تیر/۷۷: در تهران تایید شد که کارگران کارخانه لوله سازی اهواز دست به اعتصاب و تظاهراتی بزرگ زده و ماموران امنیتی با آنها برخورد کردند. روزنامه جامعه شمار تظاهرکنندگان را حداقل ۴۰۰ نفر در کارخانه نورد لوله سازی اهواز برآورد کرد، ولی در مورد نحوه مقابله نیروهای امنیتی با آنها توضیح بیشتری نداد.

عضو مجلس خبرگان گفت

اسلام با دموکراسی سازگار نیست!

خبرگزاری رژیم در گزارش روز ۱۹ تیر خود اعلام کرد: آیت الله محمدتقی مصباح یزدی عضو مجلس خبرگان و شورای عالی انقلاب فرهنگی به عنوان سخنران پیش از خطبه های نماز جمعه تهران، گفت: در فرهنگ غربی، اصل آزادی به عنوان بزرگترین ارزش انسانی، به طور مطلق پذیرفته می شود و برخی در کشورهای اسلامی و از جمله ایران آن چنان از این ارزش غربی حمایت می کنند که گاهی کاسه داغتر از آتش می شوند. مصباح یزدی تاکید ورزید، اگر من واقعا معتقد به این باشم که اسلام، حق است و آن را باید پذیرفت، چگونه می توانم بگویم باید کاملاً آزاد باشم که هر کاری دوست دارم انجام دهم. وی افزود: این دو فکر، با یکدیگر ناسازگار است و در حقیقت چیزی جز یک التقاط ناآگاهانه نیست. عضو مجلس خبرگان گفت، مروجان این تفکر می گویند قید و بند زدن به آزادی یعنی قفس در قفس درست کردن. مصباح یزدی خاطر نشان کرد، دموکراسی در قانون، یعنی اگر مردم چیزی را خلاف خواست خدا خواستند، خدا بی خدا و دین بی دین. وی افزود، مواظب باشید، گولتان نزنند، پذیرفتن اسلام با پذیرفتن دموکراسی در قانونگذاری، به هیچ وجه سازگار نیست.

شهادت فدایی مرداد ماه

در برابر تندر می ایستند
خانه را روشن می کنند
و می میرند



فدایی شهید رفیق مهدی فضیلت کلام

رفقا: زین العابدین رشتچی - غلامرضا بانژاد - حسین الهیاری - محمد صفاری آشتیانی - عباس جمشیدی رودباری - داریوش شافقیان - عباسعلی شریفیان - قدرت الله شاهین سخن - فرزاد صیامی - عبدالکریم عبدالله پور - فرامرز شریفی - فرخ سپهری - مهدی فضیلت کلام - مهدی یوسفی - حسن کهل - ابراهیم جلالی - فیروز صدیقی - ونادان ایمانی - گودرز همدانی - جهانبخش پایداری - جمیل اکسیری آذر - جمشید پورقاسمی - مرتضی (امیر) فاطمی - محمدرضا عزیزیان - بیژن مجنون - هادی حسین زاده کرمانی - زهرا فرمانبردار - عظیم سرعتی - مسعود جعفرپور - فریدون شافعی - جواد کاشی - یوسف کیشی زاده - احمد زبیرم - سعید میرشکاری - هرمز گرجی بیانی - ابوالقاسم رشوند سرداری، از سال ۵۰ تاکنون در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع به دست مزدوران رژیمهای شاه و خمینی به شهادت رسیدند، یادشان گرامی باد

اعدام در ملاء عام

راديو رژیم (اهواز) روز ۲۷ خرداد ۷۷ اعلام کرد که: ۴ نفر از محکومان به اعدام، صبح امروز در اهواز و در ملاء عام به دار مجازات آویخته شدند این ۴ نفر همگی به جرم شرکت در چندین سرقت مسلحانه، زنا، عنف، ایراد ضرب و جرح با اسلحه گرم، شرب خمر، حمل، نگهداری و خرید اسلحه جنگی، ایجاد رعب و وحشت و برهم زدن امنیت شهروندان محکوم به اعدام شدند. حکم اعدام این ۴ نفر، صبح امروز در چهارراه سلمان فارسی اهواز به اجرا درآمد.

دستگیری محسن سعیدزاده

روزنامه جامعه در شماره روز ۱۷ تیرماه خود نوشت: «همسر حجت الاسلام محسن سعیدزاده گفت: همسر در قم در بازداشت به سر می برد و توسط دادگاه ویژه روحانیت بازداشت شده است.

وی در خصوص وضعیت سعیدزاده و علل بازداشت وی گفت: رئیس دادگاه هیچ توضیحی در این زمینه به ما نداد و در جواب سؤال وی در مورد وضعیت جسمانی سعیدزاده افزود: متأسفانه به من اجازه ملاقات با ایشان را نداده اند.

جام جهانی فوتبال در تاریخ



جام جهانی فوتبال از سال ۱۹۳۰ شروع شد و از آن موقع تا کنون (به جز در فاصله سالهای ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۰ که جنگ جهانی دوم جریان داشت) هر چهار سال انجام گرفته است. طی این مدت اروگوئه، آرژانتین، آلمان فدرال، ایتالیا، انگلستان، برزیل و فرانسه، جام جهانی را به ترتیب زیر برده اند.
۱۹۳۰ - اروگوئه، ۱۹۳۸ - ایتالیا، ۱۹۵۰ - اروگوئه، ۱۹۵۴ - آلمان فدرال، ۱۹۵۸ - برزیل، ۱۹۶۲ - برزیل، ۱۹۶۶ - انگلستان، ۱۹۷۰ - برزیل، ۱۹۷۴ - آلمان فدرال، ۱۹۷۸ - آرژانتین، ۱۹۸۲ - ایتالیا، ۱۹۸۶ - آرژانتین، ۱۹۹۰ - آلمان فدرال، ۱۹۹۴ - برزیل، ۱۹۹۸ - فرانسه